

میرکاه که مصالح ملک پیا بد. تبیر و نامل نازم کله و به ناصح مشغول و مهربان  
موافق و جاگرد فاد آر و این مصلحت کذار. احتیاج واقع او لخجال  
شتر؛ معامله کلور و لسان حالا ایده دست در قاعده خدمت و آین وفا  
بسیار بجوي و نسایي چومني. ما دیشرا بندتی اي نور عین یعنی طلت شک  
تجنی او زر. غالب او ملني فراست دل بی غل کبی شا به عادل او لور مضمون  
کلام شا به ن منعم او لان بود که انک دل آها تی شتر بزند برأت ساحت  
ذمه کوه او له هر آینه جون انک قتل بر هن و افع و یعنی صادق او ملدی  
وصاحب عرض صورت نصیحته انک حالی خلاف واقع او زر. عرض ابلدی  
مکل خاطر آینه مثالي بختار تأسف و زنکار ملتفعدن لا يزال حالی او ملسه  
کرک کفر زند او جهندم کلام نام نام د. نامل نام یوره ایدی و تو سن نیز  
کام عضبی شکمه شکبی کلام نانی اید رام ابد، ایدی و طلت شک و  
 بشکه بپر نو عقل نور آنی اید مضمحل قل ایدی بودم دام عز دوشتر ذی ذربور  
انزوه الی با شنه او شم ذی و بساط نشاط و انساطی دور فرزدی  
با هستکی کار عالم بدار که در کار کری نیاید بکار. جراغ ار بکری بیخ و خنی  
نخود ران برواز راس خنی. شکبی او رندر بندار اهل لید. شکبند را کس پنان  
نرید شیرا بندی اي ما در مهربان دید کل کبی و اقعان فر ظالم بوباد.  
عقلی غائب او لدی و آتش عصب بنیاد صر و حلی برباد خلدی معلوم  
و بخود مرکه انک تدارکند، تأسف بیاود. دن خاید، حاصل او لز  
اول جراحت مردم نداشت. مل میز الیعام بولن فاما فساد کلی بود که  
رعایابنی برف بیز بلا آمشدر و بی وفا و ستم کار لک فرع عسن بن نامه  
آمشدر هر چند که کاد کاد ابد رم تا کاد وی خیا نسل نهمت اید و بـ اکابر

بیت بپرسیده کنتم که چیست راه نجات بخواست جامی و گفت راز پژوهش  
 پادشاه عالم عالم را زی فاش آنکه عیب تما در و افسوس اسرار غص  
 مالا کلام علایه فضیلت نصاب بخصلش از احتساب دن تا کسیده بحرو نموده  
 بی حساب بیور مشترک در و الام تمام سمع شریعه اند ایدزم و خاشاک ازوای  
 ساحره بسنه فر زند لبند عدن کبدر ردم شیر ایندی بوباید نادبل علما  
 جو قدر واقا دلی حکایه نهایت یوف بعضاً بعلمه افسای راز دن احرار  
 بیور مشترک در فاکلک صلاح و سلامت ذاته نظر خلیشا در بعض لخ بخلن  
 کلکه بینه که آنرا نفع عام منصور او لم اظهار اسرار رخصت و بیور مشترک  
 فرض که بر انسان ناخن بیرون مشترک قتلن فصد ایه و بوسه بر همد منی  
 هم اید و بکنایه بیجان و ایاعانی حد دن بکوره اول محمر اول مسلک  
 صیانت نفس و دلی بخون اول رازی اظهار اید و ب اول سردن بخدر دار  
 ابلسه طا بر بود رک بحسب الشرع موآخذ اد و ب عذایه معابد اوله  
 کرک بلکه ب صورت مشترک کنایه اهل راز فساد مشارکت و عیکن که بخدر ک  
 بخدری بوسه کا اظهار اینکله کند و بی میان دن چه و ب آنی سنک عده  
 اهماله حوار قلمش اوله و باین دن دهشت اید و ب سفی بورک افسانه  
 و اسطه امیش او نه توقع اید و مکبی تو قف بین بوسه بخدر دار اید بسن و  
 شفقت و نصیحتکه لابن اولانی در بیغ بیور میهن بیت راز بیان  
 ار که ما محمر رازیم بکدر زمزاز که ما بهن نیازیم مادر شیر ایندی بواشارت  
 که بیور دک بعایت سود و بومعانی که بیان قلدک زیاده بسیه در  
 فاما اظهار سرد ایکی شرعاً عظم مضر در او لا اول کسند ایله که ایکی اعتماد  
 اید و ب محمر سه ادار اید نموده عداوت لازم کلود نایا انکه حفته

جایت اسناد و نسبت ایدم اول و اسطه ایده انکه قتلن سایه بر لر قند  
 معذ در او لو ب طنز آشنا و طعن بیکار دن دور او لم هیچ و جهد بر طین  
 تصویر قلمز و چند انکه میدان تفرس میانند فرس فرجه عیان ویرم  
 انکه برأت ساحت ذمته کنام ارت قتلن بر مذ بید رخت بولزن  
 بیچار پشتر ب اهل مکین و صاحب و فارابی هم رای روشی هم بیز پسندید  
 و ارادیدی بوصفات حسنه ابلد که اول موصوف ایدی اکا حیات و حیات  
 و کفر آن نیت نسبت اینکه معقول و کل ایدی ب مقول و کسند اول فیل و کل کر  
 نهای فاسد و سود آمال انکه دماغند جایی که را دمکن او لم و بخله مقابل و معامله  
 خیابی خاطره کلمش او لم بونک بر لانک حفته انواع شفقت و اضاف  
 عاطفین اهال و آق اع و مکن ایدی که سبب نفرت و عداوت و موجب  
 حضوت و خشنوت او لیدی بن دل رک بوا مری تھنده میان غیر بیورم و حفته  
 حالی عین بقین ابلد معاشه فلم ب صورة اکرجه سود مذ او لم داول بلید ب  
 قضیه ابلد جز تدارک کلمز اما شاید که نفه آن دن فی الجمل تسلی حاصل او لم و شه  
 انکن و سخن چین کوشان بوله و بم عذر زم خلائق قشنه فی الجمل معمول  
 او لم اکرسن بوسه دن بر اثر بلکه بیابر خبر استخاع قلدک ایه شفقت مادران  
 بود رک بین دریع ایم بوب تند از این بیور میهن بیت ز ایشند که لطف  
 اید بیان ایت ز سر و آف اول که عیان ایت مادر شیر ایندی بیت  
 دلمه کو هر امر دار در زباند ولی مسوار و از در بخوب صد بخدر  
 استخاع قلدک اما اظهار از جایز کورم ز و بیسرا مطلع او لم لکن افسانه  
 معمول بلکه متوجه اکلمز زیر اکر کنایه بده بعی ار کانه عهد و بیان او نخشد  
 و اخفاسی باین ناکیدات فرا و از فلسفه دل قلوب ال اوار بیور ال اسرار

بدکان او لو بائی خرم را ز اندن احتراز اید که هم اجانت نظرند  
 مرد و دو مطرود او لو زدهم مظلوم طعن اعد او کر فدار طنز خسود او لو ز  
 لکلات حکمت نکات حکم کاد کلشدر که من لم بیت سرتبلیت نزه بعنی هر  
 کچک حقه ظفیر نزد کو هر لار آر تهر اسرار اود میلا جم سرانک فصد سر زن  
 کمر در میان اید و ب عالمد سلامت پوزن کو رهیع کرجیک شها صدقی نهان  
 ایلک اولز اما دیشلر در کمع سرو بر مک او لو سری عینان ایلک اولز  
 مکره مک او لو رکابدار حکایت اسماع بیور مکش او لاکه جون ناخن نام  
 رخساره عهد و میاناق خراش اید و ب سر پادشاهی فاش اندی دست  
 روز خار سربی دولت نیغ خون پاش بواره قلم و ارتاش اندی شیوه شخصا  
 اندی که بخ او ملشد را ول حکایت ماد شیر اندی سوال از ماند بربادش  
 عظم الشان وار ایدی که مسند نخ سلطنت زیور بدل معد لندز ب  
 و بنا بول ملشدی دا طراف د کناف هملکت شمشعه نیغ سیستانه بز نورد  
 خسا او ملشدی بیت زمینی قلشدی عدلی معور زمانی المنشدی بندی سرور  
 برگون اتفاق عزم شکار اندی و قصد صید اید و ب جانب مرغزا کیزدی  
 او ل محله که آشیانه هوا ا نوع طبوره طوله و عرصه صوح اجساد حوش  
 اید نو دار عصات اولدی ملاز مان رکاب سعادت انسا بک هر بری  
 بسط و قیق و جری و رکھن و هنک و طعن و سفکه مشغول او لو ب پادشاه  
 حشمند رکابند فرزید اختصاصی اید هنار اولان خواهی خدم اید فالدی  
 رکابدار نه تشریف خطاب بیور ب ایدی کل سنکله سوارا ول غر خیل  
 سیل رفشار لو ب هر مقدار عنان ویر و ب میدان کو زنهم که بکا بود اید  
 دوششدر که بلنم زیر عنان مده او لان رخشی تزد و با سنک زیر انکه

او لان ابرشمی سبک خنجر رکابدار فرمان جهان مطاعه سمعا و طاعه ربو  
 پاره باد بعای میدان سوردی پادشاه دخنی سخندا آتش سرعته عنان  
 ویر دی جون به مقدار بخیز که هدن مفارقت اندی عنان آتش پاره  
 چکوب رکابدار ایدی بو مسافعه مساحت دن غایت غرض بو در که حالیا  
 خاطمه ب هر خاطر خطور اندی که نزد باد شرودی بنیاد حضور و بنیان هرور  
 هبایه منشور اندی سایر خواصک بو سر رخ متلا اختصاصی او لمعی اجلد  
 دلدم که بوره از ایل خلوت میستارا ول و ب مر و چمله که مکسه کهان اینه بورا زی  
 اهلدار اید رکابدار چون ث هدن بو کلایی اشندی زمین خدمتی لب  
 عبود بیتل نلیم اندی و نظر مدت و محمدی تعظیم اید و ب ایدی بیت  
 خرد امیر رخک نابند او لسون دایما دوز کارک فرح فخر خندر او لسون دایما  
 اکرچ که بوزرگی تاب کند و ده منظر افوار تشریف خطاب او لمغایقات  
 بلزدی اما چون بر تو آفتاب غایت شاه کامیاب التفات ارزآفی  
 بیور دی امید در که کوش نیم صبا که خرم اسرار خوابی بهار در بوجنی از هار خندر  
 شمه زنک بیو اشتبه و دل که بخور خبیز جواهر اسرار در بود از کسر خد  
 اهلدار نه قدم در از ایمیت صنه پیمان کیمی کاشه سر دیم که بی بیور دن  
 از از پادشاه چون رکابدار دن بو نوع کلایی اسماع اندی تحسین و اؤین  
 اید و ب اسدی اکاهه اول که بن برا در مک باد نخوت و آتش کیش سند  
 برا ذرم بخیز کون ایدی که ایک احوالی در دن ویر و نیز فرس اید ردم  
 بو کون صفحات حکمات و سکنا نزد زنک سود ای سلطنت دنر نک  
 هوای ایالت مث هد قدم و بیم هلاکه فصد کین و کم کیش عین ایعنی  
 بلدم بیس بکا بود داعیه دو شد بکه آندن اسیب و مضرت بیشتد بی

خرسنگ جودن شاه راه سلطنت کاملاً طلاذی کو ترم و چن زار  
 ولا پی او خاردلر لیشن باک و چشمہ سارا یالقی خاشاک نشویشند صاف  
 و مانباک ایم ایله اوله سکا لازم اولدی که دایم انکا حواله نجف دار  
 اولوب بخی محافظت خدمتند فایم او لسن انسانه تعالیجون نامول  
 حصول موصول اوله هستا نگردون رفعیت درجه آفتاب دولتک بر فرشته  
 از تعاع بوله که بای مبانی فرق فرقدانه قویس رکابدار افرمان برد ام  
 دی خدمت اندی واول عهدی عهد سنه الوب اول همی ذمت بعده حوا  
 قلدی وایمان فراد اند میرم ذناید آتبی پایان مسکم ایلدی هنوز منزل  
 میود و اصل او مامشندی که جوید احوال زنی و فائی و قن جلدی وزین  
 و زین عصیانه عذر و کمزان نجی اکدی و رشته میشانی موافقی فقاو و  
 شفاقت کسدی و بونج عقودی و حقوقی قدم عقوفله باحدی الغضه رکابدا  
 فرصت بولوب برادر پادشاه ماجرای حکایت اندی برادر پادشاه جون  
 کیفت حالدن اها او لدی میست پذیرا ولوب رکابداری مواعید بسیار  
 تسلی قلدی و تابیر صائبک لندوسن ادل در طدن خلاص ایلدی اتفاق  
 از زمانی نه که عادت انقلاب است دوران و تحولات احوال جدیاندر  
 پادشاهک برادر دولتی نگبار نکبت ایله خزان و نهال زندگانی شکوفه  
 کامرانی در زان اولدی بیت قویوب پرلوب زن رخت و بخی دکشدی  
 نجفه ثابوره تخفی بیت کدام باد بیاری وزید در آفاق که باز در عقیش  
 نکبت خانی میست دوام بروزشی اند کنار ما در دره طبع مکن که در و بو  
 هر یانی میست چون سند شاهی شکوه برادر هر دن خالی قالدی برادر  
 که هر پا به نجف سلطنه قدم باحدی و شهر باران ناجن کامکار لق فرق

آصدی بیت در یاضن ملک د ولت غنیم شادی شکفت بو ساسلطنت  
 را مازد شد از شنیان اول فرمان و اجب الاذعان که زبان شاه جوان  
 قلدی قتل رکابدار اولدی بچار زبان تصریع و تظلمه فریاد و فغان  
 ابد و ب ایتدی ای معدن مرد و وجود دوای سایه واجب الوجود  
 بیت کنایه من بحوم خلاص من چیست جزای آنکه کدم من ز ابن بود  
 پادشاه ایتدی ای رکابدار اعظم جرام خدمتکار افسانی اسرار در  
 برادر مک بر در دره معنی و بر اورد و دست همی ایکن بو سری که جمله  
 خواهدن اها عم میل سکا اختصاصی و پیش اید خافش اینکی برو  
 کورد که بی وسیله حقوق بکا سدن عقوبدن غیری نه میتر در و من بعد  
 سکا بخ اعماد ابد و ب اخلاصکه بخ اعتقد ایلک منصور ع از هدم بوزنا  
 جدا بی خوشنی رکابدار اول فدر که استیغا و استنفار جزیع و زاری اندی  
 کار ایتیوب بردار اولدی و عاقبت مرغ جانی دام سیاست سلطانی کرفتار  
 اولدی بیت که زبان تو را ز دار بود سمع را بر سرت چه کار بود بمندن  
 طا بر او لور که افساد اسرار هورث شر و بسیار در وار خا و عنان زبان نظر  
 مضاری شمار در بومعنایی اشعار ده کا خدیر بود عوایی اینسانه بوایت  
 و ایندر میتو بلور سن رکن در صفله ای که چنایه الکدن را یکانی صعن  
 سرسوزن اهل هارانه بی باک که او لور کو هر اهل هاری خطه ناک زنان ایت هنر  
 سینکه ای که کرمه آنکه اما س زبانی پچانی کشف بر سردن چزدی پنجه بردار  
 افسردن چزدی پسر آندی ای مادر هر بان سردن آخر اعلام ایدنک  
 غرضی في الحقيقة انک شبوی اولیع کرک والا کر کر که خرم اسراری همان  
 کند او لیدی جونک غیره اهل هار اینک جانز کور دی اول دخی اخ زانکار

اتس معد و رطونی کرک زیرا که کشی کند و بارنه محل اولجی لفظ محل ائمه  
بعینید نه که دیشل در **بیت** راز خود را جون تو خود هم نه دیگری خود  
محمد آن چون بود بر دخی بو که کشف سر آگرچه که افسای راز اول دخی  
جندن می یوبدرا آما اهل هار حق متفمن اولد و عنی سپیدن فضائیان حسو  
جناب شفت مات مادر کامیاب مدف تضرع اید مک بو سر ک افساسند اهل هار  
حق بنت اینکه کرد حمامه جانی طوق منت جاده ای ایله مطوه اید  
بو باد کر آنی دل ناتواندن کو تره اکر هر چی فادر او مزسته کنایله اعلام  
بیوره اکر عباره کتو رمزه باری اشاره در بیع بیوره **بیت** دخل  
آنها ره لازم عباره که عارف اوله بسده اشاره مادر شیر اسدی  
فرمان بردازم آما بشرط آنکه کنمکار بدکردار که بوفته غباره قو پشید  
جز او سزا سن بوله و مجال صفحه جبل آنک دیده علیلندن که رو بیت طلاق  
صد قاد مر و نرن دور در مستور قله اکرچه علماء دین و آنمه حق العین  
صفحات دفاتر ما نزی فضیلت صفحه و منقبت عفو ایله مشون قلسله در و  
شبیه اغصا و اغاضه تحصیل و تحریف بیوره مشرد راه اما اول جو امده که آنکه  
اثری اهل علا سایر و ساری در و هزری نهاد بی آدمیث بیع و طارید  
عقوبت عفودن اولی در بونکه مقابله سند که معاسودی فی الحقيقة نفس  
با دشامه عاید در اکر عقاب و انتقام طیور انزسته بو باده طبق مسامحتی  
قویوب شاه راه سیاسته کننسته سایر مفسد لره دخی موجب جرأت و  
افدام او و زن مکار که جهتی انکله و قت بولود هر بریسی دل از آرلن و  
بدکرد ار لقدر آنی دستور معتمد و دشیقه معتبر بوریس آنده عفو و اغاضه  
راه مجال او معنی کرک و نصی قاطع و لکم فی القصاصی حسنه موجیخ آنک

تدارکند نساهه و اهمال قلمانی کرک **بیت** هر آنکست باز احلان فرماید  
عدمی مملکت است ایلکشتن فرمای **بیت** بو تسبید نوغض بود که دمنه مکار و نیار  
ملک و ذکاری بو کاره تکیک اندی بنایت نام و غاز و شربر و فنه ساز  
در شیر ایلدی بو حاطه فاتحه خلی ز مادر که خلجان اید راما ای ما در غنواره  
العارف یکیه الاشاره سی فارغ اول که بو امرد نامل عام المک کرک و بو  
قضیه تحقیقه طایی تائی اوزره کشم کرک مادر شیر منزله کندی و نیزه نگز  
بسیار دن صکر صغار و که رشیدن کیم دارایه احضار اینک ام اید و  
اما دارکان وزرا و ایمان دیوانه دعوت اندی امتنالا لللام العالیه عالیا  
واسراف و اعمالی در که ایشد و بمحیع او بخی بر معتقدنی فرمائی دمنه کشان کشان  
دیوانه کتو ردیله چون دمنه هله که شیر ایک جانبه اواضی اید و ب فکر دور و در آزه  
طاله دی دمه کور دیکه در بلا کشاد و داده رهابه در و ایله علام منقطع  
در شهه اغاضی کشته ده ایله سه خواهی ملکدن بر لیه صور دی که بوجاغنک  
اجماعه حکمت بذرو ملک کرد آب نگزه دوشکه باعث و علت بذر مادر شیر  
ایلدی ملکی سنک قید جیانک متغیر قلشد و بکیاه نکست وجود ک آنی  
کرد آب بیره صالم شد چون سنک عذر و جیانک طا به و جرم جنایک و افعه  
ادله دی داول افراد بساندر که ایک زیر هم بانی حقدره سندن و قوع  
بولمشدی عرصه هفادن منصه خاوره هله و در وی حیله دمک و جلد خیان  
و دعا کردن پیر د غفلت مرتفع اولدی جایز دکلر که سنک آتش تزویر  
سعایتک آب شنبه سیاه بیوره ندر مه کرد سخیان منظر شری الوجود بخیر خض  
فضا سند و قیوب تسلکنی عدم کوندر مید لدمه ایلدی کا فله دولت  
و عاقله ملکت اکا به منفردین حکم دن بر عیقه مهله و مشرد راسانش

متاخرین اچون مسالک و افخه و ضعنه مساعی جیله لرن دریغ بورمشلر  
 در اندر گردید کلات دلاویز و حکمت امیر ندن بر سی بود که هر کس که خدمت  
 پادشاه بدهد بکن لفیک جنت او له مرتبه نفر یزد صول بوله واول کس که  
 مقرب سلطان او له محسود چهانیان او له مملکه و سنتی و دشمنی اها عدا  
 قله دوستلری انک جاه و منزه نه حسد قله ز دشمنلری مصلحه علکند آنک  
 تدبیری و مناصحتن بحضور او له لر بیت هر کنتر دیکنر مجلس شد .  
 خطرو عظیم ترا باشد . والخلصون علی خطیع عظیم . بوسیبین در کار اهل حقیقت  
 دیوار امن و راحه پشت و بروت دنیای ناپایدار غداردن بوز دنر شر  
 در و خدمت مخلوقدن فرار و غبودیت ملوكدن عاراید و ب عبادت حالی .  
 و طافت مالک ازمه خلائق اختیار امکنلر در که او در کاهه ظلم و ستم و سهو  
 و غفلت او لمز و اول آستانه د جزا حسن سببه و پادشاه عقوبت او لمز  
 معنوی آن عدل ائمه است که ببریک غلطست . انجامی نیست که اینجا نیست . و اینجا  
 غلطی نیست که اینجا غلطست . بانی همه جاها و صفا و سخطست . اکثر خلائق  
 خلاف او صاف حالی او زر . مفطور او لوت . جاده عدا الدن که رعایت حاق  
 و سطمه عبارتندز دور در و عنین اعیانلری ملاحظه جانب استحصال  
 بمحب و متو در کاه بحرمان لازم العقوبة اخلاصی مخلصی لائی جزا زرا  
 که در لر کاد ناصحان و اجبالت زیسته ارباب خیان نک جایش مناسب عذاب  
 مؤاخذ قلور لر زیر اک د آمن حلالی لوت هوا یلد آلو ده . و کالای افعان  
 دست جنط و خط ایده فرسود . در عازمه غرض عارض اقواللری کلکون  
 و کون ز ریا ایله چلاهه اعماللری ذکر کون در بیت مساوی قتلندز خیر ایمه شر .  
 بر این بلکه یک در نفعدن خ . لائی بو ایدی که بعلمک طبق مذاعن من مذکوم

رغبت ایوب کوشته نزد و کاشانه و خلوتی عالمه و بزمیه ایدی  
 و خدمت سلطاندن که نمودار آتش سوزاند راهه از اید و کندو  
 ایاغیل بوجاه بلا یه کرمیه ایدی هر کس که قدر فراغتی بلدی و خدمت  
 مخلوق او زره طاعت خالقی احسان قلدری اکا اول بلا پیشی که اول  
 ناهم کوشش نشنه ما در شهر ایدی نه کیفیتم او لش راول **حکایت**  
 دمنه ایدی روابت اید را که براز اهد و ارادیدی که اعباء تکلفات  
 دنیادن قباء عبا ابله اکتفا نشده . **مشخصاتنا به دن کوشش**  
 و توشه ابله فاخت . و کنکنه و پشمینه ابله فناعت فلشدی **بیعت**  
 هر کدام ک بوریایی فقر او کوت اکا . اطلس و زرفندن حاجت دکل خلعت اکا  
 اول برصلاح شمارکمال زهر و تعوی ابله بین انسان شهناز بولیجی و صیت  
 و صدای ورعی مسامع جهانیانه و اصل او لجی اطراف عالمدن اضاف  
 بینی آدمدن قدم عزم خباب باب ارشاد مانه متوجه او لدبلر حون نور آ  
 عبادت جسته . لایه و دو حانیت صلاح و طاعت خمیر غیب بینه و واضح  
 ایدی انک حقدن . معتقد لر ک اعتمادی کو زدن کونه متر اید او لدی اول  
 ولا پیک برش . صورت در ویش سیرت پادشاهی و ارادیدی طلب  
 رضاه الله متابعت هوای پادشاه بیدن تقدیم اید دی و احواله  
 کلیه منجع اخلاق انبیا و نسب سیرت او لیا او زر کید **بیعت** کرچ  
 عالمه ب پیغمبر سلطنت مایی ایدی . شاہلر در ویشی و در ویسلر شاهین ایدین  
**بیعت** سیرت پاکیزه و خوی خوش و کرد ایک . با فیضی خوش بود بکشم باز خوشنز  
 چون پر کوشش نشیع احوالی زن جزء اراده . نعم الایم علی باب العییر کویان  
 معاشرت خدمت پیغمبر . بیل بعدی و احوال عافیت و احوال اوضی اکوب

زار زار اعلدی و انناس مبیر که سند استمداد اید و ب ملک  
 لابنی غایع التماس اتدی پیر زا همدانی ای ملک حق تعالیٰ نک  
 ایکی سرای وار در برسی فایند که اول دنیا در بری دخی با قدر که او  
 عقباً در مقضای هفت هالی اول در کهون سلطنت حمان فایندی ای بوباسن  
 سر سلطنت عالم با فی قدم قوباس بست ملک حقی خواه کان فرم بود ذر  
 زان ملک صد عالم بود جهد کن تا در میان این شست دره زان عالم ای بید  
 پادشاه ایندی ای بسر صافی صبرنے چاره و تدبیر ایلم اول مملکتی تسبیح پیر زرده  
 اندی بچاره راه چاره ساز و مظالم سوز و مظلوم نوازا و معلم متصور در  
 و هر پادشاه که آفرین حضور و حجور و راحت و رفاهیت دلیله و اجدید که  
 و بناده آساس غیره کوشش ایلیه بست کسی جنبد آسوده در ریگل که خسیده از دم  
 آسوده دل کان بر حور ترا جوانی بخت که بر زردستان نکیره نیز بخت چون بهد  
 غیثه دن فارغ اولدی و خزانه دل پادشاه جواهر زواج ایلم طویل  
 غایع دلپذیر صافی صبر فلیش ایلم بر منابه ده تائیر اندی که دست ارادله  
 دامن همه بشت شرف صحیله دل مشرف و مفتتم اولور دی و طام کلام پیون  
 ایخا میله تومن هوای بدوف جایی رام فلور دی انسا فارکون پادشاه مصائب  
 در و پیش کاه ایکه شرف ایکن نکاه داد خواه دن بر جمع کیه و خم غنیمه  
 آتش ناشری کوئی فلک ایپر خود بزرگ ایلی کور داندی حضور نه  
 دخوت ابد و ب هر زنک حالی علی حد صور دی و پادشاه انگر که همانه  
 مناسب احکام تدبیت بیور دی پادشاه بوندن زباده خط اید و ب التماس  
 ایندی که تبعض و قنده دیوان مظالم رعیت ایک تظریع عرض اولند زاد  
 دخی لاما رعا با و مصالح بر ابابعدل و اتفاقاً فیصل بوله و اکادمی الدائی

ایکن ناعلم مفهومی موصینه مشهود جمیله عاید اوله دی مسلون قبول و ملتمس بندول  
 بیور دی و دفع مظالم موجب حال و مآل اور زه زبان زا هم هرنه فران  
 که جهان بولور دی پادشاه طبع و رغبتله اصفا و استماع اید و بنت  
 و امضا قلور دی تا فضیه بر مرتبه به وارد یکم اکثر همای و لابت بلکه کلی همای  
 سلطنت اول بسر صاحب کر ایمک کف کفا بنه مفوض اولدی عافت  
 سودای حب مآل و طول هشتمه امال سوبدای دل زا هم ای پول بولکه  
 و دبوار زهد بخ صلاح شعار ده رخنه بنددار اولدی و سرد رویس می  
 نوکلن فارغ ای لو ب نوشی نهای ای ساختمله طول دی و هذا بیس اول  
 فاروره کسرت فی الاسلام بونک امثالی ای هزار هزار اولکه  
 بیز ایل ده بکم معمون و محو اولدی جر عده دنیا ایکم بست و هنوز اولدی  
 دنیا بیز ایل مکار در کچن شیر مرداری کمیز محنت مجتنه که فار المشرد و ب  
 زال غدار در که کچن همیش لری شیرن و آرجاه بلاه و غار غناه ای المشرد شهوی  
 رسم زائی ستم دسته ای المشرد زبون پیشی جاه ایلم فتوزه غلشن هر نکون  
 طاغنک هر کاشی هنفیزیار کلشیدر برسی و شک هر اقی صوی کوزی یا شیدر  
 لادسی برسی و سفک براهی خوب نشدر برسی لجنی ایکلی خساده زیکندر حون زا  
 شور بخت شور ای ریاضت یزنه شور بای ریاست و نزربت لذت سیاست  
 نوش اندی دوق جانشی عبادی بالکلیه هر ایوش اید و بخت ایل نیار کل  
 خطسه بلکه بخت الدینار ایں کل خطسه خلمه سنی در کوش اندی پادشاه  
 کور دیک زا هم ک نعم فایی موجب صلاح مملکت و تدبیر آیی سب انتظام  
 مصالح سلطنت و زنام مهام ای ای علی الهمام ایک کف ایتمامه تغونی اند  
 در ویش که سایه ایان غمی یه ایدی حالیا جهان غمی یه اولکه و خیال بخیل

کلم اید رکن ند بیز خارا و بک **ب** جهان برخانه و رآ اینچی چون **ا** بجهن  
 کبزک سایشی بوق دو شرد رو بن ایسه شویش نام و کر سلطان اپه  
 فکر جهانه انتاق برکون اول در و پلردن بریسی که اجیانا خدمت  
 زاهن کلو رکید رل دی و انسان نیزندن استماده مت اید رک زاهن  
 زیارتہ کلدی چون او صاع و اطوارن احوال سبق ناموافی کور دی زیا  
 توب اندی و آتش بست قلبی مسلع ا لو ب کند و کند و ب ایندی **ب**  
 آب جوان نبره کون ش حضر فخر بی کاست چون چکید از شاخ کل با دیبار  
 ازرا چه شد چون زا هد شب لباس عبا سلم کوشش افعدن بدیدار اولد  
 و ناسک فوی وجایی کریا خواه به بش چلوب غنا و وکنی سکونی **ب**  
 زامن زبان افراضی در ازابد و ب ایندی **ب** دران چمن که نوب دی کلی **ب**  
 نامد خان در امد و سر بری بهار ناند ای طاوس سدره مقام خفارقد  
 و فادیس نسخ خوام اید رکن نبا نه الی بح جا **ب** دو شکه بعی بنت و ای  
 شعبیا زبلیز بر واژوج هوای استغاده متفای فاف قافت سکارا اید رکن  
 سفات الطبور دنیا دو نه بوجه طلب نه **ب** مجموع دو رکار نور و زامن بود  
 ان روز خوش چا شد و آن روز کارکو زا هدا و لعذ که زبان اعداری بر کار  
 اندی بر کلام که محل اعتبار واقع اوله قادر او ملیدی **ب** همان اید  
 ای زا هد فدا ن بون و فانیل هوای بقنه محض اینه در محصل کلام  
 و خلاصه مانی المقام او لدر که خاطر مبارک دام حظام دنیا به میلا ا لو ب  
 منی اشرف چکال و ص جاه و ماده کرتیار او ملشد **ب** همای چون بو عالی  
 قدر عرض آخوان سهلت دیعا سایه همت که بر مراد افکنی کل کرم  
 ایله دامن بکریدی غبار اغیار لم مغیره و مشرب تغیریدی حسی و خار دنیا

غدارلم مکدر آتم عنیان نفی دست هوابه و برم و نواله زهر او دعلانی کام  
 دلم تیش درم **ب** برخوان دهر دست ارادت مکن دزار کالو ذکر ده اند  
 بز هر این نواله را زا هد اندی ای مرید متفق آمد ش خلق توجه جان عمه  
 چندان مانع او مکن اک پهظا هر انجهم جان نفه و مصالح انسه در آهین  
 مقام انسه و خاب قدس د فلم اول شغل وزره در که بلند ک و حالم اول  
 او زره در که مثا هن قلمک د همان اندی ای سلیم دل سن حالیا حالکدن  
 غافلین و شراب غزو رهمت ولا یتعلیں بصیرتیک برد غفلته  
 بته در و مراج طبیعک مراضی عراض خیسه ابله خشنده **ب** حکمکه  
 چون مبل غفت د که طولدی بدل جاه دولت طوبت غفت  
 او خوشی و زکی اینکون آنکلین کند و زکی اما اول زمان که خاغفت  
 باشکدن کید و ب عرضی مرضی غرضن بیرا فاقت بول سن حقیقت حال مطلع  
 او لو ب اند ک افعال پشم اول هن لیکن بشمائلن فاید ویر ب و ضایع اند کل  
 بکنیزه هر چند که الکتور مک دیسن المکرمی **ب** کار نکرد و آخز کار چون  
 بشمان شوی ندارد سود سک مثلک همان اول کو متنی در که اول مار نازیان  
 تصور اید و ب کند و دن دور ایندو کی بسدن فریع حفره کور و طو عماره وور  
 اول دی زا هد ایندی نز کیفیت دافع او ملشد او **ب** همان اندی بر کور  
 و بینا ام افضل مسافر نیست اید و ب بر لاد کند یلر و وقت شام قریب او بخی  
 بر مقامه نزول اید و ب اول کنچ اندی یانزیلر چون وقت بشیر او لدی و بسیر  
 صبح طلوع اید و ب کار بان جسا امد شد آغاز قلدی هر احمد دهی بر متفضا شر  
 بکرا اصحابه قبل البھر ان زاک البھج فی التکیه اول متر لدن رحله ساق جدی  
 تشير اند یلر اعانک بر نازیان سی و آرد **ب** انتاق اول حالد یعنی انتاق حط

و زحالدِ المدن دو شردی جون سوار او لدعی مرکبی خیلید و کاخ کاه  
 آنی کوشمال و ترکیده اکا احیایی وارایدی باب تخصصه میالوغلهی حضا  
 الهم مکر که بر مارز شست دید آر شبان کرد آر برودت هوادن او شمش و اثر  
 سردادن عصاموسی که میخدا لو ب آند دو شمشدی الله راست کلدي  
 ناز بان سن تصویر اید و ب الدی کور دکم کند و مفرعه سدن نرم و آنکا  
 آندن محکم شاد خرم او لو ب حق تعالی یوجل و علی شکر اید و ب یوکر دی فیقله  
 بری بریله مصاحت اید و ب کند کن و خفت صحنه شدای طبیعی تخفیف این  
 ناکاه مرد بنا نکاه اید و ب کور دیکه اعمی الله بر ماراز در سیما طوب بکیده  
 بلدی که آنی مفرعه سدن حال اید فریاد آندی که ای رفیق اول ناز بانه تصویر  
 اند تک افعی ز در و ز هر زیاندن غیری سکانی نز ز هر دهاندن فر کو مرین  
 و بن دنرا سدن چاشنی یمدن الوكدن کدر ائمی جون بو سوزی اشدی جرم  
 آندی که بصیر لطائف الجل ای مفرعه سدن المعا عزم آندی ایدی ای یار حبله  
 کار حصول دو لذت جوده جهد که نمد خلی و ار طالع و بخنک در کار حضرت پرورد  
 کار مفرعه مقابله سده نعم البدل ناز بانه ارزانی بسوردی سدن مانع اولون  
 اکر طالع مساعدة و بخت موافقت فلوره سند بولورن پ طمع دستن  
 کرم قل اید کوتاه سکاد آجی یکت سدن ویره اته ای بصیر بن کو حرت ذهن  
 و ضکت ضمده خ نمعرة الفغان ای العلا اضیزدن دعوای تعاضل ایدم  
 علکندر کرسون و فسان ایلجه خزانه غبیدن حوالا اولان ناز بانه المدن  
 کیدم بنیا ایدی ای محمد بن سنک ناز بانک طمع اید و ب نیسم آما  
 مقتضای حق مرافت بود کم سی بو فحاطه دن اکاه ایدم ای برادر  
 کرم ایده ترباک نصیحتم کار کرد نوش داروی موعظمن نایبر میتر

ایکن اول مار زهر مکی الکدن کدر زان بینا کور دیکه ابر امد زیاده اهمام  
 آندی آندن اع اهن اید و ب ایدی بست ای مدغی میالغه از حدجه می بز  
 این کوش دار که روزی مفترست بصره به جند که باب بلا غش، تغیره ایمیوب  
 سرحد میالغه دن طشره کلدی و مدغی سن ایمان فراوانله و تائیدی باند  
 مؤکد و موبید آندی اصل افاده و بیر طی ایمان ایکن نصیحه، التفات کو سرمه دی  
 چون تقویات ب ایاب عالمیا بدن کور کرده هوا کرم او لدی و افسر دلک  
 نهاد ماردن کیده درست ایکن عام نرم او لدی اشناه حکم دن زیر  
 ناکله اعایی ادر اطلل المزبر خرم او رب فی الحال هلاک آندی بومشی  
 اول اجلدن کتو دم که سن داخی دنیا ب اعتمادی جایزه کو رسن و ایکن صورت  
 که بار نتش بایسدر کو کل و بیر رسن و ایکن ملایت و ملاطفت نیمی و بجز کو سرمه میسن  
 کز جی فانی در و زهی بلال بست شربت ایکنی نجومی از دهه که بر آمیخت شد  
 یاز هر تو نصور کنی که آن عمل است آن عمل نیست شربت اجل است زا به  
 چون در و بش خزانه بیشن بو کلایی اشندی زمان بخود و فراغتی تدر کراید  
 و بردی اعتسافی عین انصاف دن کو تو رو ب احواله نظر اندی کور دیک  
 واقعه دامن حالی طهارت اصلی دن خالی ولوث نعلقات جاه و ماله ما  
 بلدیکه اول دو سنک نصیحتی شخص شفعت دن ناشی و عین بمحبته منبعث  
 ایمیش فواره دیده سدن اشک ندامت متواتر و تسویه سینه سدن  
 شزاره ملامت متطا به او لدی اول کیم صیم دک شیع سوزان کی زار  
 ز آر اغلدی و بروانه دار شعله شوق دیده ار لک چکرن داغل دی و  
 کارد بار و خلائق قویوب بین خدمت خالعه بین بغلدی چون زا به سفید  
 لباس صباح سجاده نورانی شعاعی و الصیحه اذا تنفس هوا بنه یا بد و راب

سیا پلاس رواح و الیل اذاعسس صوموسن مواری اولدی **مشوی**  
چین سچونک زا بد خور شنید اولدی نورانی کسو تیله بدید فورای عیان کنی  
جون اندی خاور کوز دخور ز ایلدی مستور وضع سان او زره صومعه  
ز اپد فاین که مژبله علایق و عواین ایدی ارادال خدی یعنده طولی شوره زار  
قلنسه عواصف نخوت و عوامه کبر ورعونت اسدی و نیش هوای سرکاهی  
پنج درخت اندیشه شباهنگ کسدی و احکام قضی و بسطی هوجنی کین اسد  
د کین باصدی **بیت** هر یکم دیرم که یاران ترک ایدم سودنه صبح اوینی تازه غشنک  
یعنی غاسنی هر یکم که فرد اترک این سودا کنی تازه میکرد دهوش هر سوکاهم  
القصه ز آبد جانو دلایجت ریاسته مایل اولوب عن صیم القلب حکم سیاسته  
متعلق اولدی و امور مملکتی استلال قصد ایدوب امراء وزرای عللر  
عزل ایدوب کیدرک فضل قضایاد جادر بعد الدین عدول ایدر اولد  
اتفاق رعایادن بعضنک قتلنک که بحسب الشرع منوع و حرام ایدی اقدام  
ایلدی ورن متعقول در کا باد شاهد واروب ز آید کمرا یدن تنظیم اندیز  
باد شاه حضور نزد اول مظلومک حالی معلوم اوینی قضیه لری دارالقضای  
حواله اولدی و حکم قضایاء قضایه بمنوال او زره فعاد بولدی کمزاره  
طین قضاصله قتل اوینی بیورلدی اولقدر که شفعا کتوردی و مال و منابع  
و عدد لر ویدی معید اولدی خدمت خالی صحبت خلو ق فدا ینک  
شامیله و رطمه هملا کم کر فشار اولدی نیت دینادن ایلدی دولت عینی  
د حی میسر اولدی بو مثلی اول اجلدن کتوردم که جون بندی خیاب  
خواب الییدن یوز دو نزرب جانب بارکان باد شاهین قبله کا ایدنرم  
و خط فرمان خالقدن باش چو بخدمت آستانه مخلوق باش اندردم

هر عذاب و عتابه لائتم و هر بلاد عبا بسته **بیت** هر بلکه دیک سزا و آرم  
هر دیر سک یوز اولقد و آرم دمنه چون بو فصل بر اصلی تقریب اندی حضار  
مجلس انک بلافت بیان و فصاحت لساندن متوجه اولدی لیکنی دجنی  
سر ناملی زانوی ننکر و قوب بمنجز اولدی که دمنه به نو جمله جواب ویر  
بو امر نه همدن شروع بیور سیاه کوش که جمله طایفه او جو شدن مرید نزبله  
اخصاص بولمشدی چون اهل بخلی منجر و مد هوش کور دی دمنه متوجه  
اولدی ای مغلوك منهت ز مر ملوک سنک ز خدکر بلزمیش که املک  
فرق فرد سایی السلطان طل الله فی الارض تاج کرا میله سرفراز در داول  
پادشاهیک که داد کسر و دعیت ببرداول به ساعت عزی آنمش می عباد  
برابر در سیاهه نیسان محاب بعادت و تاج راران ولایت کشف کر امتن  
چوک کسر لر بر مقتصی خدمت املوک نصف السلوک خدمت سلاطینه  
بیل بغلشل در و آنی سبب صلاح خاتمت و مسیله فلاح عافت افکشلر  
اول جمله دن حکایت ببرداشن ضمیر بحاله شاهد عدل در دمنه استفسار  
اولدی که بخواهد اولدی اول **حکایت** سیاه کوش ایدی روایت ایدر کر کم  
شهر فارس د برشیخ وار ایدی که میان فارسان میدان و لاستن کوی  
کشف و کرامی جو کان بهمنه کتو رسیدی و کوشته ترک تاج ترکن سیه  
بریه و فرق فلک هنفیه بتو رسیدی **بیت** پشت پای او هر ش عالم خان  
ترک تاجن بیور مشر افلک اکها بس روش فیلم دیر لردی چون طنطنه  
کرامی اطاف ددم و شام و جلدی ملتش و دبره به مقاماتی اکاف  
دیار ترک و بخ و عبید مشکه اولدی **بیت** کون کمی ده طوتدی شهادت  
شیخ فور دیر دی جهان طلعت شیخ عرفای عراق طفای خراسان

# کله و دمنه حامی شاه

او زر و مبتنی در کهان شهادت احتمال محالد بونقدیر جم بزم ماینندزد  
ملاقات یوم مکافاینده میست او لور و مصاحت عصده عصانده وجود  
بولور کلیده ایدی ای دمنه دید کل کبی واقعین عقابه همایرو  
شکو اید پیخ طنازم و حقی هرچی کنم اید و بخانه خیانتی قیفر و دیوار  
صدق و اشتیا متی هرم اید فرم صور مردن داخی واقع حالی هم مذبمه  
اعلام اینک لاد مرد بونقده که مناقه و مصادر احتمال او به صلاح  
پود که کنکه اعتراف اید و صادر او لی جراهمه افرار اید و نفسلکه  
نوید و انبیل کرد اباب عذاب آخرین خلاص قلکس که عین الیعنی معلوم  
در که بوضیمه دینک سراخ ایم هاک او لک کر چون جهال نکمال دنیادن  
رئا محال در باری کند و کی چنکل عقاب عقابه کر فنا راند و چون  
خیانه فنا دشرا ب تله عذاب بخچه ایمک مقرر در باری دارالملک بناده  
شورا ب عقابین جاشنی طامه دمنه ایدی بونحضور صد تا می اید و بن  
ان شاه است تعالی خاطر مر حظور اید فی قصور حضور و فور طیور که عقی  
اید و بوبابد هر ز حیله که نیک اید منک اشاره نکسر ایتمیم و بوضیعه  
خلصه هر ز طایله که کدم بر قدم منک اجازه نکسر کنیم کلیده مغوم و ملام  
دنوب کندی و توافق ناب نسب و اندوه هم نجوم دلوب بالین ملاله باش  
قویوب یاندی اول کجه صبحه دک تمل و اضطر اید و بعلی السیخ نقد  
جانی متعاضی اجل روان اندی دفت و چندین ارز و با خاک برد  
اما اول زمانده که کلیده دمنه میاند بوقدر میانه و محاوره واقع  
اولد سیاعدن بربسی زندانه محبوس اولوب برگوشه ده بایورد  
جاری اولان ماجرایی نیز و قیمه اشندی و دقت فر صندی کرک او لم دیو

که خط مجده باش اندر دلرو و صادقان نرگستان عاشقان هندوستان کنی  
صدق و اخلاصه امن اختصاصه ال اور دلیل اتفاق ماوراء النهر دن  
بر در دلیل عزیمت اید احرام زیارتی تصمیم اید و بمحنت غطیم و بلا  
ایلند نواحی سر قند دن دارالملک فارس کلیدی لا جم هر که که پای طبلی  
خار تبعید افکار اتیمه امید کل مراد دینی بور خار قنی بلکم کل  
اتمیه آنک لاز مرد که میل صحبت کل اتیمه ببلکی کو ستم خار تحل نکند هر تر  
آنست که پر کر سخن کل نکند در دلیل مساو فقط بادیده حمایت صکر  
کعبه امن و امامه تیشو ب لب ابدل خاک آستانه بشی تیغی اید و  
دست طبلی خلو بباب کرامت مابینی تحریک اندی خارم خانقاہ  
چنوب کور دیک بر در دلیل غریب در اندی بر طفه تحل ایله که حضرت  
شیخ ملازمت سلطانه کندی فدوی و فقی قربید در دلیل چون ملازمت  
سلطانی اشندی ایدی درینها بونج و آه در دود شوار درینها  
بو نم در دریج بسیار بر شیخ که اهل دنیا سلکه سلوك اید و بهوای  
مصاحت ملوک اید و سخی و خانقاہی یعنی عبادت خانه الهی  
قویوب خدمت آستانه پادشاه کیده بکا آندن ز فتح باب میست  
ادلوب ز وجده صواب طیور اید بیت آرزو بود که میرم چو سکانه در  
قدمش خاک شدان بهم امید سکبار درینه پس خانقاہدن چنوب  
جانب بازاره و آردی و کدورت قلب مغشوشدن که کور ریاضته  
تاب بولماش ایدی کم عیار لک سکه سن شیخل نقد و قته اور دی و سه  
طنی سبیلک کو کلدن انک حالت اعده ارض و شرف ملا ماذن ابا و اعراض  
کو ستر دی بیت ای مدغی که کذری برگزار آب مارا که غرفه ایم چه دانی که

دن

میں و اخراج فلمند پس هر بریکوز و اجدر که بوباید. هر نہ واقع  
ایسکو زکتم المیوب اظلہار اید بزر که بونک فنند. او جملی خائیز  
من در جدر اول بو که حفظ معین و فلیم اولوب لوا و کلمه صدقی اعلیٰ ایک  
بم دین و شریعته قدر تماہی و تم ایین مر و نہ حرمت مالا کلامی  
واردہ اکنچ بود که نبای طلبی بقی و خانہ استی بقی و ایل نز ویر و پیش  
پایمال و ارباب عذر و خانی کوشمال ایک موافق رضای خالق و ملائی  
طبع انہ اوق خلا یتدر او بچی اصحاب جور و فساد و ارباب عذر و افساد  
خلاف اولمک فقی کامل و فاید سی کافی آنہ عام و شامد جون طام  
آخ او لدی حام اولن جلد و حوش ساکت او لوپ بیچ بر جاندن جواب اکو  
خطا اکر صواب صادر و ظاہر اولمک زیر اک دمنه نک بو فعله جازم دکل  
لردی کان بجز ایله بو کلام اید مدیلر که میاد آنلک قویید بحکم  
مرتبہ امضای بیشه و شاید که خلا و حق بر کلمه ایه آف دم معصومہ باعث  
ادله جون دمنه بو حالی مشا پد. اندی باع ارم کی کو کلمی خرم طوئه تی  
اما غلکین لرکی بوزن درم اید و ب ایتدی ای اکابر دین و دولت و ای  
مشا پھر ملک ملت اک اول اسناد اولن انہت دن ساحر دنیم بری  
او نکه سرک بو سکونکوز که کو کلم شاد اولیدی و بوباید. واقع اولان  
سواء جوابد. خاموش اولمکوز ایله بوزق کو کلم اوی ایاد اولیدی بمن  
بی کندا اولد و غیر بود الد رک جمله کوزک زبانی بو خصوصیت لالدر ایانی جرم  
اکر مقدوری مقداری کند و امر نہ سی ایلہ معذور درین سر زین معین  
تکلیف اید و ب تحلیف اید رم که سردن هر نکسہ که بونک من کلمی و جرئی  
بر نہیہ واقع اوله کنم ایتیمه سویلیه اما و اجدر که جائز ایضا فرن

و افع اولان کلامی بی خلل و بخط حفظ و بضبط اندی **ع** هر سخن و قیمة  
و هر نکه زمانی دارد. جوں صاح او کد ستر زتن جنک شاہ سیاد کان  
بیشه زمر در نک اسما زدن غایان اولدی و دمنه زیر روی و سیانه  
شب چارندان حفاظ متواری و پنهان اولدی **بیت** کورندی طری ثبوون  
رخ روز جانی اولدی افاقت دل فوز **بیت** مجلس مظالم قائم اولوب  
قضاه احضار اولدی و ما در شیر حديث دمنه اعاده ابد و ب ایند  
ای جان مادر ظالمی ابعاع مظلومی قتلدن بدتر و بکردار لر احسان  
نکو کار لرد اسماه برابر در **ش** و وضع الدی فی موضع السیف بالعلی  
تفکر کو وضع السیف فی موضع الدی **بیت** نکوی بابدان کردن جن نست  
که بکر دنبجای نیک مردان **بیت** هر که که قادراً لوپ بر فاجر که خوردن زنج  
و هر ظالمی ظلمند جو ایلیه نسق و ظلمد. انلوا بله شرک دعایب عقباد انلز  
شارک اوله و من اغان ظالم سلط الله علیه و عیدی انک حصنه طلوز  
**کله** بی مکن و بار بدان هم مشو و ذبکس خوش دل و خرم مشو  
شیر قضاء بیور دی تا دمنه نک فقهیه سی فصل ایندی د بعیل اید و ب  
خیانت و دیانتن هر کون ن ظاهر اولو رسه علی التفصیل پایه سر اخلاق  
عصف اید. لر **بیت** ایزاف ایام و قضاه و حکام و خواص و عوام اول جمع  
حاصی و محفل عاشر. حاضر اولوب فاقی العصیان حضار مجلس متوجه اولوب  
ایتدی ملک دمنه نک حالی تفییش و تحسیس. اول ملهم اولدی خصوصی  
سقیر و تخته د حردن زیاده میالغه اید و ب بیور دیکه تابونه کچھ سی  
غبار شجه معا اولیه هم آخ. تعریض اولنیه و انک حصنه احضار اولن ان  
حکم. لازم در کم شرط عدالتی مرعی طویوب جاذب انصاف. جائز اعضا

اجتیاب اید و ب طرف اتفاقی رعایت ابلیه زیرا هر کنشنک که قوی نخواهد  
باشد. نص قاطع منابع است. اول لازم در کم مبنی شهادتی طفل و این  
دوم باطل او زر. او بیوب صدق داشت یعنی کامل او زر. اول نا اذ  
و این مثل الشیخ فاشد و موجیله عامل اول بادا اینکی شهادتک  
جز اسی عاجله. و اجلد. اکا حاصل و اصل او هر احقر بقی طفل و ششم  
و کسان مجرد له معروض تک دموع هلاک ام اول جوانی بوله و اول هلاک  
مبسن او که اول طبیب لی علم و عمل او لمشیر قضاۃ استفسار اند که  
نحو اول **حکایت** دهندا ایندی برداشت اید را که به طبیب  
و اراداید پر ابر بخوبی دن خالی و سر برای دانش و در دن عادی بوجلد  
ایله یه خلقة طبایت اید و ب فن طبد. دعوا یا حداقت اید و دی اکرچ  
که بیمار خانه عالمده اولدی طبیب ایدی اما عذر دی بی هلاک و عمل دن بی نفس  
ایدی شخص امر ارض اید ایند ب مردم نهاده نهادان ایدی که صد ایعین زدن  
پیز خلا مزدی و ترکیب معا جین ده بر منابع ده. جا هل اید یکه ترباق فاردو  
سم هلا هدن فرق اید. خردی موافت ادوید. طبایع عشب و معادیر  
عفافی دن غافل ایدی و کیت اغدیه و کیفت اش دن عام لا یعقل  
ایدی **بیست** بر علاجی که هر که جهله او دید دیگر نزدید روی حیات اول  
شهر ده بر شرود جهالت دکان اچمسدی و مزارع اغار ناسه هلاک  
خون صاصمسدی و صحیحه و عیل و عزیزه و ذلیل اول طبیب جا هلک شریعت  
اچمسدی نام و افق علاجی عارت اغار خلائی خواب ایدی و قیض اروج  
و نقص اش باحد کو یا ملک امودن قائم مقام و منابع ایدی  
با وجود قابض ارد ایح مثل او طبیب هیچ حاجت نیست که را نقص عزایی را

اول شهاده هر طبیب بیبی دارای بیکنکال و همراه ایده آرآسته و بین معاشر  
و برگشت دم قدر ملهم پراسته دمی عیسی کبی جانخشن و قدی قدم حضر کبی داشت  
**قطعه** کر خواستی بیک دو نفر آفت دوار زایل شدی زکینه دواری شبا  
بین قدم چنانکه باعث از درآمدی دادی زریخ رعشہ سعید ارجمندات  
نه که عادت روز خاد سینکار در کم هیشه همراه میله لارک نوال خون احسان  
بی نوادی هنر موائد فوایدی کراشدن امبلاد **بیت** هنری خرد ایام ازان  
شکسته دلم **بیت** کجا رویم بمحاجرت بین متعاع کساد **بیت** بوجالینوس عمر و بوط دهر  
طالعی نخست و تراجمه یوز طوبت **بیت** کوکب نور باصره سی کسوق ضعفه بسته  
اولدی و علی سبیل الدیریخ اول غربزک حشم جهان بینی مشاهده روز روشن  
و نیاشای طرف کلشدن قالدی تا اول زمانکه جنمیه چشمی عین نور و نور عین  
دورا ولدی کوته کھاشاند **بیت** عین انساندن انسان عین کی محظی و منور  
اولدی چون اول طبیب عام فربه هر مقتضای **بیت** جوبش تهی کر دواز  
نر **بیت** شمال اندر ایده بیشه دلبر **بیت** میدان علم ابدان مرد عبله دن خالی  
کوردی صنعت طباید **بیت** دعوای حداقت آغاز ایده دب آزمدند **بیت** اول  
ولايت طبیب کلم و حکیم مجرم اولدی و معامله سی افواه آنام والسن خاص  
و عالم دشوارت کاذبه ایده هنها رعام بولدی **بیت** پری نامه رخ دیور  
کرشمه **بیت** حن بسوخت عقل ذیرت که این چبوالجست **بیت** شهر باشکارک  
مکور بدختی دارایدی که مطلع ملاحدن انک کبی برآفتاب داخی طلوع  
ایمیش دکل ایدی و عطار صبا چین زلف مشکباری کبی بزنا فدوخی کورش  
اشتمن دکل ایدی **بیت** فرشته خوبی رود و عشو **بیت** نزد رازش و  
طاوس جلو **بیت** اول سرمه آزاده **بیت** لکزونک براذر زاد بسته نامزاد ایذه و

آین شهاده ازین خودا نه اوزر عقد نکاح و سوره زفاف بیور و بست  
 ماهی اندی افتابی همان زهره ایله منیری قلدی قران اول آیکی  
 اختر سعد ک معانندن صرف دهد برگوهر شاهوار منعده اول لوبد اول  
 سود رفقار ک تکر کننار هنکام وضع حمله ب هر عارضه دشوار کر فشار اول  
 ناجار معابر الجون اطبای مراجعت ایوب اول طبیب دامی حرم پادشاه  
 دعوت اند بلر و عرض مرضی اکاعض ایدوب بر موجب اذ امکن المرض  
 فالمعالجه في المعالجه معالجه د معامله الناس ایند بلر طبیب جاذق دخن  
 مراج مریضه موافق علاج ندیر ایدوب ایندی بودای بردار او بلر دوا  
 هیسر در ک احصار آن دیر لشوبیه ک اندن بردا نق مقداری کمی ایدوب  
 حیرد نجوره لر و بزر مشک بیتی و عود فقاری ایله خلط ایدوب فاند  
 ایله شرب ایدوب انجوره لر فی الحال مرض مژور اندن ائل اولوب شفای  
 کلی حاصل اوله بوداره اکرچم فیل الوجود در اما شرب خازه همایونه  
 بالفعل موجود نفره خامدن ب هر طرف ایچه سعیه اولتی داها ز خالص  
 بر قلع او رکشد لیکن بکا ضعف بصر بیلد ای بوله بلک میترد کلدر  
 اول زمانه طبیب نادان دخی آنده حاضر ایدی ایندی اول دارونک  
 اسمی درسمی و وضعی و ظرفی فیفر معلوم د و اول اخلاقک ترکیب ترتیبند  
 حیرک نظری معدود هر بی برموجب فرمان شاهی شرب خانه دارو  
 حقه مژبور صفت مذکوره اوزر تمحص قلدی چون اول وضع اوز  
 حقه لر منعده ایدی داروی مذکور نمیزد عاجز فالدی و تشخیص ایند  
 اول حقه لک بر فی الدی اتفاق اول هر آن دید کلری دارو د کلری بلکه  
 بر مقدار زهره لایل ایدی که شاید ملام اول دیو اول ظرفه نخو طابی

حقه آجوب اچند اولن زهری سایر اخلاقه خلط ایدوب وضع مذکور  
 اوزر شربت ایدوب مریض مژبوره دیردی مریض چون اول زهره لایل  
 نوش اندی جان شریذن ال بویت غاشای عالمدن کوز یوموب  
 غوغای جهانی فراموش اندی بست کوزن یومدی غاشای جهاندن  
 فراشت بولدی غوغای زماندن ملک اول حالی کوی جک سوز فراق آتش  
 تائیدن شعله آینی فلک ایثه بشدرب دی بیور و ب تائیقه شربی اول  
 طبیب ناداره ایچور دیلر انک دخن خمن جهان کویندرب چرانه دخنی  
 سوندر و ب میز و وجود دن وادی عدم کوچ دیلر بست نیکو مثلست  
 این که که کوید کرد بد باد کری نکرد هم با خود کرد بونه کتو رد تم تابل کرده  
 هر بزر عمل کر زینی جهنی اوزر زرع اولنه ب هر مراد دیر میز و هر قضا که  
 کنان کنان بخودن کشاد بوله هدف صواب ایر میز حضار خلسه نبری  
 ایندی ای دمنه سنک بست سر نک خواصه و اضجه و لوث سر نک خوانه طا  
 در و سعادت طبع و اعوجاج مزا جک شکل و قیاقنک بر بان با هر در فاضی العضا  
 ایندی ب محمل تعقیل لا بد و بود عوایه اقامته دلیل لازمه دکه بلایه  
 کلام بی ف و عذر و دعوای بخود که اکثری در و عذر اول مکنه ایندی عکله  
 فرات شمار و حکلای حکمت اشناهار بیور مثلم در که هر شخص که  
 فامی قیصر و عین بیعنی بیعنی بیسری سندن صیغه اولوب کوز لزیز حکمت  
 و اصلاح دام و بورنه اخراج و اعوجاج لازم اوله و کوز ای اچو  
 کر و آلنی طشر چف و منصل تعقیب حدنه ایدوب همواره اشغله  
 بعد الله ایک ذات نامبار کی بمحجع فساد و مکروه مبنیع حیله و عذر اولی  
 مقرر در علامات مژبوره بحاجه بونه موجود در و امارت شد

و خبر ناصیحه حالند مقصود دمن آئینه ای احکام ایشیده امکان بیل  
 خبر ایشیده حالند بعفو و مدد هنست مسند و اول حضرت افعال الله  
 لکان سما و غفلت و خطاو دلت محال بخت غلط و کو بر من تو روست  
 به جهان آفرین غلط زده بود یا که علام دلیل حق و بران صدق او می باشد  
 میسر اول سه و ایکل صدقی کذبین و صوابی خطادن فرق اید و بحق باطل  
 نیز اینک منصور اول سه خلق علم اهلیار حقد شاهد و میس محتاج او نمود  
 قضاء و حق محاکم و مرافعه دن اسود او لو بغوغایی حضما ایله شلرین  
 از غمزاره دی بوندن یغزی لازم کلور که هج برسیکو کار شنا و مدهنه لاین و بید  
 کرد آر قرح و مذمه مسخی او لمیز برا که بالفرو ره معلوم در که اول مخلوق  
 که بوعلا متل دن چن اف بنشد ایک صفحات فطرت دن و قوم بوعلا ایک  
 لوازمی کند و دن دفعه قدرت زناد حلقت دن معد و مدر پس بوجک که کسن  
 بیور سن لازم کلور که اصحاب خبر و حسنه نواب ایله بجازات و ارباب  
 شره سیاست عقاید مکافات او می صفحات احکام شرع و عدل دن جواوه  
 دبو جایت که نعوذ باش بکارهت او لنور بوعلا متل مقتضا سی او لو ب  
 دفعی خبر امکان دن او می ایک بیبله بکار مناقشه و عناب او می کر که دلک  
 مصادره و عقاب اول بخت مکن درین جهنم نزش بخود رویی جمالکه بروشم  
 مید هندی و دلم بس بسینک فتو اکثر بولادن قور تدم دبو مقدمات مو جنخی  
 بو در ط دن خلاص اولدم جمالکه بر نان باه و حاکمکه دلیل طاهم بونش  
 اینز کم بواصل افاض بیشند که هر برای بجمع خصایل دبو بخلیش امثال جمله  
 که هر برای عقل کامل در ای شامی ایله میان حق و باطلی بیف صارم کمی قاطع  
 و خاصل در دخواهی در نوع و کلام بی فروع و قول بی بخت و مدعای عکی بینه

جرأت ایتمکله غایب جعل و غواصت و زنهاست حق و غبا و نک اهلیار ایلک  
**بیت** پیر خدا از طرح سخن رانی تو دانست که تا کجا است نادانی تو  
 دمنه جون کلامه بود جمله ای دناب و پر و ب کلام حضمه بونسی او زر  
 جواب و پر دی حضار جلسک هر پرسی صمود کا لوت درج دهانلر نه مار  
 سکوت او دوب مقابل ده بحر حرف کلامه اندام اید مدیلر ضناه یه  
 دفع مجلس اید دب امر اندیلر نادمنه قید و بند ایله زندان ایلند بیل و ماجوا  
 نیز و قطیم حضرت شیر تغیر اندیلر بخت ایلاد دب دمنه زندان ایجه  
**ایدی** قودیلر کلبه اوزان ایجه جون دمنه زندانه کردی کلیلکه برد و کنی دار  
 اکار او زبه در کردی زندان او کندن بکوب کسید کن اتفاق دمنه کن کوزی  
 کوزن راست کلدی حضور نه دعون اید دب ایشیدی ای بار عزیز خلی  
 زمانز که احوال کلیل دن جزد ارد کولوز امینه و ار اید ک ک اجیانا ایام  
 خسته بزی کو بیدی و بوبد حال منکر البالک پرستیان خاطر ندن حالی صور  
**بیت** بار محنت دمنه بار کرک غصه و قصد بملکساز کرک سن اندن نه  
 خبر بلور سن و کلد و کن نه و جمله توجیه اید دب اهاله نه طبعه اعذار  
 قلعه سن دوزیه جون کلیل نامن اشتدی درون دلدن برآه جانکاه  
 اندی دخوازه دیده کریبا ندن سیداب اشکی رو آن اید دب اندی  
**بیت** دل بشدا ز دست دوست را پیچوم نطق فرد بست حال خود بکو  
 دمنه روز بیک طب طاب و اضطر ایندی پر التهاب او لو سکینه حان  
 و بسب ملال اتفاعان صور حق روزبه ایشیدی بخت جانها ماسوخت ز بخان  
 بعدن بخود سینه ایم و ندارم و هی جون شمع بسوخت رشته جانم ز بار دل  
 وز سوز سینه می شوام زدن دمی ای دمنه اول بار کراهی سر هزار فیض

دارالملک تبا بر حلت اندی و قلوب اخوان و بارانه داع بخان قوب  
 کندی **بیت** ای هنفسان آه کمی بار باندیم در دست غم بخ که فار باندیم  
 دمنه جون کلیل نک فانی خبرنی اشندی با هوش او لو بکند و دن کندی  
 بخ زمان مد هوش با تقدن حکم عقلی با شن ملو بخ که بخ و ابر که بخ و شن  
 اندی و قطارات حرارت دجاجات بعرانی کتو اندر الد من الفرع و تعافت  
 الولی على الرزق جهر بست روان اید و بسوز نیاز و نامه جان کذا رایل بو  
 فوحه اغاز اید و بایدی **بیت** در داکنچ طلب شادی بر دیگشت دلخوا  
 شاخ طاب بار و فاند ای دل فغان بر ارد که آرام جان برفت ای دید جون  
 بیار که نور بفر باند دمنه جون جون و زاری و فرن و سوکواری مرتبه افرا  
 پلشد دی رو زبه پند و فصحت و سلی و نفره باشی بوب ایندی کا ای دمنه  
 معلو مک دکلیل دکه موقع دیوان ازل افراد افرید دن هر داکن منشور  
 حیان طرزی اجل ایله مرقوم فلشد و نقاش صور که نیات نقش شانی  
 صنعت عکنار کل شنی ها لک الا وجده کلکی ابله سلک شنود چکشد استاد  
 کار خانه فرم هر احمد که بیان طار عدم ایله مطرزا پلشد معابر مخوا  
 جهان هر موجود که بیان وجودن اساس فنا او زره نبا و پلشد **قطع**  
 تافلک محار ابن نکور پندی خارع میک کل شادی بیان زندگانی کس نیفت  
 کلستان نک را در عز اراد ذکار نوبهاری خالی از باد خانی کس نیافت بوب  
 شربت در که قوم اچک لاز مرد و بار بخت در که جلد مرد چکنک واجب بور خد  
 جسر مردن غریل مردم نمسخ در بودا، عصالم دار وی تخلد نیز بدل دوا  
 محل **بیت** صبور چهودست کن در دل را بغير از صبور دوایی نباشد  
 دمنه بوكلا نک فی الحال مستحق و مسلی او لو بایدی ای رو زبه بوماکه زیر قدر

صفی بیت

جمع و فرع ایدم و فغان و فریادی مرتبه افراد پلشد مر هنوز حق ادای  
 واجد مقصدم که کلیل بتم مشنی بارم و ناصح برادرم ایدی جمیع حواره  
 اکا پنهان اید ردم و ملات روز کارد آنکه رائی و تدبیری و نصیحت دلبر  
 ایله استظرهار اید ردم دل هشیاری خبره از اید که هر نقد اسرار که اند  
 و دیعت و نزد دست در دروز طار عیار اکا و صول بولندی و جاسوسی  
 زمان چند اکنکه انوک پسرا من کردند دوران قله شنسته مطلع او مژ  
 دریج و هزار دریج اول بار هربان سایه شفقتی بندن دوراندی  
 و حیفه و هزار حیف که زیزان خانه دنیاد بی رفیق و بی هدم  
 قودی کندی **بیت** با کم کویم بی اینس محروم رازم نهانز چاره سازی  
 جون کنم جون بار دمسازم نهانز من بعد بکانهت جیاندن نه لذت  
 و چاشنی رند که نیند نه طاووت میسر در اکر بونه کاد ده اقسام  
 عوام انام که او لنک که لان تمام مغبون انلک حس جانی در بعضی  
 حالات و او هام فطور اتک انتقامی او لیه همان دم کندی تیرغم و  
 تیغ المکدا ولدر دم و ترها لک رنجدن ولی کسلک در دن قلود  
 زبر اکم بور طه خنثه که فرار دلدم بربار صادقی عقبه نک شرطه  
 مظاہر و رهبر معاونتی او لیه بخ که رخدان کوئنک محال سیل  
 بخانه اریکه نه احتمال **بیت** این دم که از کوی امید آواره  
 بایرشدن جون چاره ام از دست رفت بخانه بی بایرشدن روزه  
 ایندی ای دمنه اکر کلیل نک شمع بتعاسی باد فنا اید مرد و کلمک  
 حیانی هوای نادیه مرکلم پر مرد اول دیه بخند که سایر بار ایک  
 نهال اختصاصی تازه بکسر بزر در **بیت** نم خور کر زین چن شاخی کلی پژمرد

روی نسرين ناز است وزلن سبن ناب دار دمنه ابتدی راست  
 سویلر سین بتعای ذات شریف گله هر خللک تدارکی میسر و وجود طیف کله  
 هر خللک تلا قیسی مقرر در من بعد کلیله کنی بر صادقا یارک و بر مشعر  
 بر از رک یعنی سعده بنی لطف اید و حزمت اخوت قبول قل روزه  
 نشاط عام و انب ط ما لا کلام اید قدم خدمت از ز قیام اید و ب  
 ایندی بن بو انتله رهن هفت اید و ب لوای عیش قدر فی رزو و ب  
 رفعه پیش در دک بلز نک بود و فادا رک بو عنای تک غرز نک عهد سین  
 بخ کله بله و بنم زبان دعا کسترم بو نونک شکرید بخ شکر با را و ب  
 بس بربریل مسا فی اید و ب حلوص نیت و صنای طویت حفظه و عهد و  
 تجربه و همان ایمانله قوای عقد اخوی تا کید و تسبیث اندیلر بعد دمنه  
 ایندی فلان مو ضعه کلیله ایله دفینه مز وارد رک اکر طلب بخ قدم بخ  
 بیورب ای بوله سین امید رک دنیاد سعید مشکور و عقی ده متاب  
 و با جور او لاسین روزبه دمنه نشان ویرد کی مکا ز و ارب دفنشه  
 بولوب کنور دی دمنه کنذ و حصدس افراد اید و ب کل بلز نک نصیب سین  
 روزبه ویردی التماس اندیک هر کا در کا، شیر و ارب اول در کا هر  
 اسرار و اخبار دن هر ز بولور ایندی بنی اها اید سین روزبه دمنه  
 نوک بولن قولد، زنجو و مبدول قلوب تا دمنه نوک و فان زمانه دک  
 شرط معهودی مرعی و عهد مشروطی معمول طویل بیت شرطست که  
 شرط رانه بر ز ب، بر کون مادر شیر خلوب علی السج سرسین مجلس کن شه  
 دن خبر صور دی شیر دجی صورت فضه ی اول و جمله که فضا ترن عصمه  
 عرضه پیشمشدی حن تغیر به آینه، ضمیر مادر ن تصویر اندی مادر

دمنه که هر سوار صورت صوابد جواندن و کلما تک آب و تابد  
 شیر که الجزا بدن حباب و ارسیدا ب اضطراب و شرمشال اش  
 انتها د و شب ابتدی اکر بوبابد کلام اراسته اقدام ایدم  
 سخن درشت اول دعی اجلدن بحکم الحق مر کام رای آرای ملکه  
 تنا کله کرک اکرا همال و اغاز رخصت ویرم جانب شفت  
 و حقاون مادرانه دهل و مهانی فاس کرک غیر ایندی فرع ابواء  
 مهاصحت دهیل و حباب او شر و مدارای رخصت یعد سنک کلام  
 نصیحت اخا مکن ب شبه شایه تهمت و مجمعه دن دور در مادری  
 ایندی حال بومنوال او زره او بحقی ملک کذبی صدق دن و با  
 حقدن فرق امیمه د کند و یه خیری شردن و نفعی فردن نیز فلیمه دمنه  
 فرست بولوب فتنه لری پیدا قلد ک اقام ساقیت انک تدارکن  
 قاهر و رای صایب انک تلاقی سدن عاجز فال شیر ایندی  
 مادر هر بامندن دلزم بوكون بونز حاضر اول و احوال دمنی عین  
 دقتل ناضر اولث ید که احوال دمنه سنک حضور کرده فصل بول  
 بس فرمان شیر بندک او زرنه جاری او لریکه رسم سابق او زر  
 یه حکام او لام و بمح عاده دمنه ک تعیش امرنده اهتمام  
 غلار ببر موجب کلام اسراف ایمان اها بر و ار کان دیوان شیر ده  
 بمح ع او لوب قضات همان فصل روز سابقا مکرر قلوب حضار  
 جلس دن دمنه حقنده شهادت طلب ایندی هیچ بر کشنه انک  
 با بند سویلر دی خیر و شردن بر کشنه پر کله در میان اندی قل قل  
 انقضاه دمنه یه متوجه او لوب ایندی اکر چک حاضر ظاهر

سند استعانتکه دالدر اما باطن آجلم سی سند حیانشک متفق المعا  
 بحالدر سکابو طایفه میا سند زندگانی تصور محالدر حال سند صلاح  
 حال و مالک ایق و افق بود که کن همک افرار و جرمه اعتراف  
 اید و ب شرط توبه و انبابت له نفسکی و رطه عقوبت و عذاب  
 اخزندن خلاص قلاسین و سکام کدن احد الرأحتین حاصل اوب  
 مرادک یردند و اصل اولا سین و یا بود که خلقی محنت نشکدن  
 خلاص قلاسین وزندان محنتن خلاصی بولاسین **بیت**  
 زیر کان کویند کاندر مرک جندین راحت است وزبیان این سخن  
 ببر خلقی منتی نند کفته ایز انکس که یرد از دو بیردن نیست حال  
 یابدی باشد که خلقی از جور یکری نند کرنو کارست ازین زندان محنت  
 وار هد و رد اندیش است خلقی از محنت او وار هد ماک آراری  
 نیکو خلقی که با اهل زمین هر او ورزند و او را در دل خرطا نهند  
 بوندن غیری ای دمنه کار کنا همک اعترافی جایز کور بسین ایکی فضیلت  
 عظمی یادی خایز بولاسن او لا عقاب عقی خو قدن عذاب دنیا به  
 رضا ویرب دار بتعایه و سرای صنای قضاي رضا او زره  
 تبریج اید سین ثانیا حسن تقریب و لطف تعبیر بلاعنه که زبان او ور  
 تکد و کحن کستر لکه براغنک کون کبی ظاهه ایکن و هرسو الیه  
 جواب لک و اریکن هر نکته دلبزیر اعتراف ارک قدرت نامه ایل قادر  
 ایکن جانب اعث فدن جناب انصاف میں ابد و ب طوع اجیا  
 اعتراف امکل سند ضلال حمل دت و شهامتک و فرط صدابت  
 و هر استنک بین الانام على الامر و الشهور و الاناع و اعم الشهار

تمام بولوب بروز کارنا پایدارد و خواخوار غدار کردار  
 نیک و دکر چین پاد کار فور کید رسین ای دعنه ارباب عقل  
 صحیح قشره بونکه مکشوف و واضح در کر نیک نام کلکم عات هزار  
 بار بدمام کلکم چیاقون مرغوب در ارج در **بیت** مردن کسی بنید  
 فرجایی بهتر زندگی به بزمایی دمنه ایتدی ای سجاد زین خرا  
 شریعت کان کان اید تیر قضاي هدف مدنای کشاد ویر مثل در  
 فرض ایو کم که سزه دی عرض رویت حق هر چون مانع اولوب جمله کرک  
 قلسه بنم حقد سویطی واقع او نهن کند و حالمی بلورم و عین یقین  
 ایله برآت ساحت ز متم معاینه قلورم کشی کند و نک بنیان جرم  
 یقین اخزک میش و م و تجین اید عدم ایتک نه قاعد شرع و فویله  
 موافق در شه فاضل در طبع مستقیمه مطابق وجود که سر بنم حیانش  
 ظن غالب دعوا اید رکن بی افظ قاطع قتلی رو و آکور مزه و بن صدق  
 داستقامی جرم و یقین دارکن کند و هلاک سی اید و ب قتلیه بخ  
 راهی او لم و اوان سلم که راضی او لم عندر آته نه تاویل ایله راضی او لم  
 دلائل عو باید کم الاتیله حطابنه نه جواب دیهم عین یقین  
 بیلور که هیچ بر نفک بیم بتجه او ل حنی یوقدر که بیم او استند  
 وار در بس اول فعلی یغز ل حفده جایز کوریم و مزیت مرتدا  
 اکار حصن بولیم کند و با بد بخزد و آکورم **بیت** من اکر خوش را  
 نی شیم دکر از اچ سان بکاریم ای قاضی بوسوزدن فارغ اول  
 اکرج کلامک نصیحت ای بند اولی و اجت در و اکر فعل و قوی  
 فضحت ای مقتضاي شرع رسول شعلین خواجه قاب قوین

صدر صفت صفات مغرب بحقیقی محمد مصطفی جانشی زن غیر معاشر  
و جهاد بار با صفاتی رو لرین بو پند خواسته سیبی در **بیت**  
اگر خواهی که در عالم شوی باعذت و حرمت که بی رو باشی ما هر جای باز  
احمد رسن **بیت** زیرا هر حاکم که فضل خصوصات را بر طبقی نصی قاع  
اوله و صیف سارم مشابه نشود اولاً کلامند هر لغوند  
اجتاب و اجرد و خطاب سهولتمند اجتناب و اعمش افی لامند  
بوعجید که حضرت قضات شدید که بعد السید موصوف ایدی و استفاده  
مشهور و معروف این بیت ثابت بخت و خورست طالع مقیض  
در که بود واقعه د. جانب احیا طردن مایل و کند و نک طنی سایه ار کا  
کما نیمه حایل اولوب دیده انها ف استقامی علت اخراج و تعلله  
باطل او لشد **بیت** طب سرای محمد سرکان میورست جوانع دل امیدوار  
من باشی کلی جو تو شکفتست در بهار جهان رو ابود که بعد خارهار من  
باشی قضات محکم داش دری که قبله فضل کسری و هنر و در  
اندر ک تو قیع احکامیلم مشتمل در بومشده بوجمله قتوی سیزده  
هر نقد شهادت سکه یقین ایله ار ایش بولیمه دار الفرب اعیان  
عام عیار واقع او لیمه هر که که معرفتی او لکم عقیقیه شهادت ایله  
اکا اول قضایتشه که اول بازدار بشدی قضات استفسار اندی  
بنجه واقع او لشد **بیت** روایت اید رکه ببر مزباند واردی  
شرف ذات معروف و کرم صفات موصوف **بیت** با ادب جان فرا  
باسخی دلبری بازد بی کران با هنری شمار بو مرزا نک بخانوی  
واردی که حسن ولطفا فتد افت جان و لطف و ملاحته قسمه جهان

آمدی باید جهات بکی نوشین و دهنی ثبت بنات بکی ثمری  
ایدی چشم نزکس کی بروخواب طرسی جو رسنل کی برتا بیوزی  
مان اتش ایدی عارض آب فرزان ایدی کوییا ما مهتاب  
زبر بار سالقی حجع امتشدی و در خارفته انکنن خال عفت و مرلم  
اراسته فلشدی قرار امش دکلدی پایه سنه لکش دو شتر دکلدی  
صوی عرض اتفا ایدی کند و زینی که عکس چشم کو مرید یوزینی  
یوزن کوره دیو چشم ستاره کپور نامه اندزدی نظاره بوم ربا  
سلی نزد اد برعلام دیونهادی واردی بغايت ناپاک زیاده  
نا خفاطه و نامردم دیده سن اول حرام زاده نظر حرامدن منع  
ایلزدی وزه آبینه رسینه سن اول بد نهاد زنکار فرق و فساده  
پاک طوطردی غلام قد بور مر زبان مذکور که خدمتی صیحه وار  
طیور زمام زاده اولوب بازدار لیعن منصبه متعین او لمشدی ببر کون  
غذا مک تر و نظری اول کند خامک حسنه شه بیازه ربوده  
او لوب مرغ دلی اول مستور نگ عشق دامنه که فدار اولدی  
با ز ابن دل عذرید برام تو در افتاد بس مرغ همایون که بتری نظر  
افزاد غلامک شه بیاز قلبی اول همایون آشیانک عهمت عشق  
هواسند بشوید برو از دکلدی که تا هر باری که دعوت نبغه ز ابری  
دکلدی و هر چیز ساعده عفته کتو رکد لدی کتو مردی ضروری حلقة  
مو اصلتی دپر تری و باب مصا جستی فتحه قصد اید و ب بازدار برا که  
افسون و افسانه بر کار اید و ب عزیت تبریز اول بردی دایره  
تیخه دخوت اندی مغید او لمیوب و هر چیز اول حرم معاونک

دی

د پنیر او آذن و بی نیزه ایان اشتبه عزم صحبت و بزم شراب  
 و ز میل ارام و خواب قلور دی و بردم انلرک صورت و صلت  
 مرغوب ناشا اتمه و تکلم دلکش و ترنم فرج بجهن اسخاع  
 اتر ن آیند و غزند صورت لذت کور دی و ن شراب صحبت  
 کیفیت راحت بولور دی بزرماندن صکر اتفاق بلخیلدن  
 ب ه طایفه خانه مر زبانه همان اولدیلر مر زبان دخن همانلر  
 ایچون برصحت خاص دوزب طوطی لوی دخن ایز احضار اتر  
 انلر دخن ترنم طبقیم اول ایکی کلمه کم علام بلخیدن تعلیم شلر  
 تکلم اغاز اتدیلر همانلر ب الفاظی ایش جک متجر او ب بر ره  
 با شدیلر آخز جایلرین دن باش اشغه اید و ب او ل حالی استعضا  
 اد شدیلر مر زبان کور دیک یارانک اتش نشاطی سویندی او راه  
 ابغاطی اسیاب بی آبر دوندی و انقلاب حاده و فر جدن در جه  
 انفعان و بنلری اسود دن ب محور اتکلم باعث نید و کن سوال  
 اندیلر مر زبان هر بی زبان بلی بلزدی اما انلرک لطافت او ازو شنا  
 تحسن اندیلر کار کرا و نادی و مر زبانک آینه خاطر غبار شویله  
 و ز نکار دغوغه دن جلا بونادی آخرا مانلر بر ز اظهار حقدن  
 جوی د و واقع حالی تکلم د میل و حبادن بھی ایدی ایتدی ای  
 ایمیر کبیر بکز کبو طوطی لرک مهلووم کلامی خیر میز معلوم دکلمد مر زبان  
 ایتدی بلی بیت من نزیرم بشی بلایزا چه شناسم زبان مر عانزا  
 ب ز بنلرک معنای کلام من بلایزا اما نفعه دلا و بیز و ز مرمه شو زنکیز  
 لوزن زیاد تلذذ اید رز نه اکم مضمون کلامین بله سزا مید و ارز

جید هوا سیده باز حیلی ب برداز کتو ردی شکار وصال نکاره بحال  
 بولیدی بیت بردا بن دام باقعد کرن که عنقار ابلند است اشیاء  
 جون طبع خامن یاس خام طلای و نویزد صالح حمال دن نا میم و بیز  
 چشت طیستی و کنافت طبیعتی مقتصاص بخ مرق شرقی حکمه کتو رد  
 قصد اندی که ایک حتنه تیر غدری در کان اید و ب فضیحه تی باند  
 کمرکری میان اید و ب بس بر صیاد دن ایکی طوطی الوب زبان  
 بلی اید ب الفاظی او کرتی که نی کاد بانویله در بانی هم ب هلوکور دم  
 بر بسنه دخن بوی تعلیم ایتدی که بند کور دم و غیر تدن هلاک اولد  
 برقی کون اول ایت در دسر اید و ب او ل لا یفرم لره بوا کی کلمه بی  
 از بر اندی بکون مر زبان عزم صحبت و بزم شراب اراسه  
 اید و ب محل عزند ترا او نه مشدی باز دار که و ب مدیر رکنده ب و ب  
 بیزی کتو ردی طوطیان شکر تفتار بطنخ شرین ایده در ایش نفعه  
 باشندی لر همان اول کلمه ب حکم عادت تکرار اید و ب ایانه بیان  
 اندیلر مر زبان زبان بلی بلزدی اما انلرک لطافت او ازو شنا  
 القای ایت ذاذ اید و ب بیفات دلای و بز و تر غات عزنت  
 تیانش او بور حمن کتو ردی و خاتونه حکم اندیکی انلر تیمار  
 اید و انلرک تعید حال بز مقیم او بور کوزه ده بیادر  
 خاتون زبان بلی بلی و ب را وز شب پروردش و او ل دشوت  
 روی دشمنی روزه نواز شه مشغول اولدی بیت نفس رایز  
 دم اخوشدم رسوای ازو من چه دانم که خصم خویش را فی پرورد  
 القضم مر زبان طوطی لر ب شیل مابل و هزار بان اول بکیک برا آن انلرک

بزندخی اعدم اید. سر اندر دخی حق تعبیر له طوظیلک خواهی کلام من  
 هرزبان تقریر اندر چون هرزبان اهل بلخ دن بو جوانی شدند  
 بهم حضوری تلخ و ببرز سوروری سلح اولوب ایدنی ای عزرا  
 سر معد و رسور کم شمد یید ک بو خبربره و اصل او ملدی حالی چون  
 حقیقت حاره و قوف حاصل اولدی دخی عذر و بہانه به مجال قاتمه  
 بهم ایمیز دکلدر که اول حاره دمک به عورتن فعل حرام صادر او  
 ازه افاهت جایز اولوب اول مقامده خود خوار و اکله طعام  
 و لوش شراب حلال اول بکفت و کو اشنا سند غلام بازدار  
 او آز بلند ایله ایدی ای خواه بزر کوار بو خبر حقیقته بند  
 مطلع در و اول کاف نعمتک حقنده طوطی لرک مضمون کلامی  
 مطابق الواقعه **بیت** مکر بر کون یوزی آینی در بان کورب  
 اولدی قشی یا پیده فربان قالوب زلف کندز نه کرفتار بوي سرقة  
 او ملدی هودار کورب سبللرین آشفته اولدی دماغی دود  
 سودا بیله طولی جواردی عاقبت روز و صاحب ارشدر دی  
 وصالی اتصاله هرزبان همان مجلسدن طورب عورتک قلنده فرمان  
 الی خاتون دخی الکار سول کون درس ایدی ای قهرمان کامران  
 کر رو اکورسک هلاک و کرسا کورسک امان تیغ فرمائی مصای  
 نص قاطع در همان اما بامده تافق و تأمل و اجدر بتحیل و  
 غیر مناسبدر مثاب تقبل من ک درست توام ارباب شرع و  
 ملت و اصحاب علم حکمت جمیع افعاله عموماً و سعادت داده حصو  
 تانی و بخر بی و اجب کورمیش رو اکتم قتلها سحقاً اوله فرست

باق در و اکر عیاذ باشد برسیل بیل بر بی کنامه ک قبله قتلی تسجیل  
 اوله بعد بیسفیح و تیغ دریغ ذریه نداشتند تایشر قلور  
 و نه آنامل تدارک سرانگشت تدبیر لکرها چلور و نسودای  
 ملامت لای خلاں او لور هرزبان عورت اول حواله دعوت  
 ایدب برده السنده صورت حالی بوسوال او زر بیان اندیکه  
 ای شور بخت طینه حنسی انسان نو عندهن دکلدر که اندر ک کلامی  
 غضن ایمیز اولان اندر آینه کسی هرنه معاينة ایدر لر سه ای حکایت  
 ایدر لر بازدار دخی اندر ک مرعاسه موافق شهادت ایدر بواو  
 کار دکلدر که زبان او رکلک میسر اوله **صراع** کر کناد اینست نتوان  
 کرد استغفار او خاتون ایدی ای امیر لطف ایله بوا مری  
 تغیش و تغیره تغییر روا کورمه که نوجو تاسف در و مورث  
 تلهف اما بعد التحقیق قلده فی الجمله اسحق اقام اوله نحل تردد در  
 و نه مقام توقف **ح** بندن غرض ک جانه جاناز تکلف هرزبان  
 ایدی بومه ک تحقیق هنطیعه میسر در ایدی بلخی دن استفسا  
 او لسنون بوطی روز بانز لغت بلخی دن کلمات و معهودن غیره  
 کلامه قادر هر شویکه بوا یکی کلمه دن غیری حرذ عاجز لر سه محقق  
 او لور که اول ناخف طبی هرادی بندن حاصل او ملیوب غضن بند  
 و اصل او مدعی اجلدن اندر بوكھانی تلقین انتشار و اکر اندر لغتند  
 بو کلاماتن غیری کلامه قادر او لور لر سه بو چاره نک قانی حلال  
 او لسنون و شراب زنده کانی بکا حام او لووب قانم سکا شیر ما در کبی  
 حلال او لسنون هرزبان چون خاتون بوكھانی اشندری حقیقت

جهان ایتدیلر بومشی کتور دمک نامعلوم او که ببرکسند بلدو  
 نسنه اید تهمت جزات رواد کور دکی امر علی العیاشداد  
 موجب بجالت دنیا و فضاحت اخوی او لم جون دمنه کلام  
 تمام اندی کلام من علی التفصیل تسبیحیل اید و ب صورت حالی  
 علی ما هوا الواقع حضرت شیره اعلام ایتدیلر با در شیر متوقف  
 ایدی کیفیت حالم واقفا و لیجی ایتدی ای بس بود کلو اینجاک  
 نثر بسی همان بو اولدیکم بولمعون بد کان اولدی مقرر در کم بعد اینم  
 انک حیله و مکری زوال ملک هلاک ملکه مقصو را ولیسر در و من  
 بعد حال شاه سباء اولوب شتره بحقنده که بر خلصه و مهر باز  
 مشق ایدی اندن نه خلپور کلداری سایر ارکان حقنده دخی اول  
 صدور اولیسر در زیرا کم نفس خیس دن فعل جنیت صادر  
 او ولیسر در و طینت بد سرش دن خوی برو خصلت زیست وجود  
 کلیسر در **بیت** ز بوم شوم تو قع مدار حشم اید طبع مدار که  
 کنخشند یعنی همای فعل بار کند بولکلام همیر عالم تابرا برای و ب  
 دور در از اندیشه لز دوشدی و ایتدی ای مادر بجا بلدر  
 بو ترندن بلک و قضیه دمنه بک ز باشدن استماع اید و  
 جم انک بکابو قضیه نک سرن بی شبهه عیان و بی تو قف بیان  
 ایت **بیت** بو واقع اولان احوالی بیان بو عقی قصه و روشن  
 عیان ایت تابرجی دمنه نک قتلند فی الجمل معذ و را ول  
 دوست و دشمن میا نند ظلم مذکور و غدر لم معروف و مشهور  
 او لیم ایتدی ای بلک ببرکسند سکا اعتقاد اید ب سنب

حالی شخص د مشرط احتیاطی مرتبه افراده بیشتر دی و مهاند منت  
 اندی تابر هفتة اندی اقامت اید و ب کنده بیلد او اول قدر زمانه  
 چندانکه سو اندیلر طوطی بک ز باشدن بو ایکی کلده دن غیری حرف  
 استماع اتمه دیلر چون مقرر اندیلر عورت اول تهمتدن بمرا و باز  
 دارک انک حقنده شهادتی شخص افتر اذر بیور دی بازداری کتور ک  
 بازدارالند بیاز دلند نیاز ایله تجهیل تمام ایله کلدری مکر تشریف و انم  
 احتمان وردی خاتون ایتدی ای کمان بکی اکری تیرکی طفری سیله  
 کور دکی که بن محاب رضاي الھ دن بوز دنرب و عمان نفسي هولی  
 معاصی و منابعی الله ویردم **بیت** بھو اعولیه او پدم بولدن ازدم  
 و خاسنامه سینی اکری بیازدم چون بولکلام تمام ایتدی ایتدی لی  
 کند و کرند کر اند کور دم دیوتکر ارا و تیره قلب مردار شهادت  
 ویردی خاتون ستوره ای کتور دی ایتدی ای کریم لم بیزل و ای  
 دانای بی زوال و یام بعد دو احلال **بیت** بر حکم تو عادیان  
 شدن دشی ابتر از قدر توقیم لو طش زیر و زبره از لطف تو بیچ  
 کس نباشد محروم کردان عیان تهمت این با محظت خاتون پاک  
 دامن ساجاتن تمام المدین فی الحال اللند او لئی باز تیر جنگان  
 پھر بیوب منقار خونواریله جشم جهان بین چهار دی خاتون ایتدی  
 ای بی حیای بی شرم لا جرم کور مد کوک کور دم دینک سزا سی بود  
 کور دک **بیت** بکنده دینه این جشم که بدین باشد بد بینی ایمه جا  
 در خور تغرنی باشد بعد فرمان مرزبان بنک او زر جاری اولدیک  
 بازدار غداری داد شکنکاک مرداری بردار اید و ب عبرت غافل

حمد اسرار المنش او لسنا اند سری اسرار ایمیوب اهل رایلک مذهب  
شروع و ملت مرودنده و امیر و نقدر از یکه خواه دله امانت قونله  
خیانت انک خلاف که شنیده کریمه که امیر را آبوبقدر فادمک او کسنه  
دن اجازت دیلم اکبر جایز کورس و قوع حالی خاک بایه اند ایدم  
شیر بوكار رضاد ویرب مادر دجی طور دی کسدی منزه این پلنگی  
دعوت اید و بـ شانه لایق و اخلاقه موافق مراسم تعظیم و تکریم  
تقدیم اتلدن صکر ایدی **بیت** ای لذر هر آزمای فرنوش شوکشا  
ویاندز جون اذتاب حیست تو شورکشا انواع تربیت و اصطبان  
که بلک صباع مهندک یابکدر سو مردم ره مرتبه پیدا در و آثار تمشیت  
و تقویت سلطانی پیش نیه حاکمک روز نورانی بکی ظاهر همیویا  
بو بیبدن بونم مقابله سند شکر کنکار لق سکا و اجب در تابه موجب  
ولئین شکر تم لازیدن کم روز ببر و زانار عواطف شاهانه سند  
حقیقت زیاد او لوپ و ابواب خسروانه سند کشت نکد کشاد  
او له پلنگ ایدی ای ملکه اول عوالف ملکا ز و مراجم شاهانه که  
ملک روز کار بوند خاک زی مقدار حقیقت میزد ول بیور شکر  
در و من بعد دجی سو رسه کر که انک طایف شکر نیز زبانله جزاده  
وجه عبارتله ادا ممکن در و بندکه ببری مقابله سند بخ و قوت بکنت  
ایله سپاس و منت منصور در **بیت** او بخ قلسه دل ذکر بنی انک  
فلا من سبکد بر شکر بنی انک امام علوم جهانیان در کم شهدید که  
بعقدر الامکان هوا دار لق ده دلخوا لق دایر سند پر کار  
وار خدمت کار لکه هوا سند ذر مثال جوان اید رام آنان دجی

امید در کم مکله زماند عظیم اث نه اطاعت و ادعاین کمر بین غنیم  
الخان به میان ایدم مادر شیر ایتدی **بیت** بنیاد نهاد چو مردان  
اور ابکرم خام کردان ملک اول زمان که قصه ی غصه کمی سکله  
در میان ایدوب و بوسری سایر ارکان زمان بنهان و سکا اعلان اغشان  
و سن زمت احتمل المشد کم شترز نهانک حضم اید را از نهان انتقا  
با بند پنرا یط سعی و اهمایی بر زنگ تور رسن حایه حق نیست و  
صدق بعوایت مقتضای بود رکم اول و عددی ای جاز پنور  
سن و هر زم که اشتدر ک خدمت شیر بشتاب ایدوب بو با بد هر زم کم  
اشد ک و مشاهد اندر ک درست و راست و بی کم و کاست خاک  
پایه پندر بین و الافریب در که دمنه ب پر فتنه مکر فریله کند و  
سین بند و بلادن خلاصی قله و انک منشور حیاته طغایی از آدی  
چکوب قتل و سیاستن و از ظل بو تغیرجه مقرر در که انک انش شری  
پنچ خانه اندر ک او جاعده صوقویه کر ک در و افی علت و رهانه اید  
جزوی فسون و فسانه ایده پنچ خان ماندری و دولت سران خانه اندر  
پرده یکسان ایدوب باد فنا یه و پرسه کر ک علی الحضوی اول کمین  
لریک بو با بد بر کلام سیدری انک هلا که سعی و اهمایم کو سر دار غار  
و عرضی بر دار از لک ایده علی الاعام عرصه تبع انتقام اتسه کر ک پلنک  
ایتدی ای ملکه بومهم بنم ذمت اهتمام در بومد ره دک ای ملکه  
کتم شهاده اقدام بوجھدن ایدی ک ملک دمنه غدار ک حقیقت  
حالندن بخر دار دکلدن اگر اول زمانه بو قصه فرض ابرد  
واقع حالی حضرت عرض السُّمْجُون دمنه نک مکروک بسته و قوی

و حوشش خاص و عام شنیده ای بخون دمنه ی قصاصه اتفاق کوئید  
**بیت** هر بر خردی که خشم نیکی که بگاشت هنگا در وبر عقوبت  
برداشت شیر بوریدی تاد منه ی حکم قید بزاید بمحافظه کی  
با بند پشرط احتیاط حدا فراطه پتشردی لزو طعام شرابدن منع  
اید بگوش از زنان اش جوع و عطش ایله سلطان پیمان او ب  
بجان اولدی آیند و کی خیانت کر شا منن دن روح جینی زمزد  
دو زخ روان اولدی فقط دا بر القوم الدین طلو او ایه سرب العالی  
اند شا متند مشکوف دعیان اولدی **بیت** خاینی فنه که بر خودار  
اولور یا کسیلور باشی یا بردار او لور بند معلوم او لور که مکار کر  
عاقنی وضم عذار کر انجامی ریم و زیم و آخر ای هلاک و سر الجمال  
زیر خاک در **بیت** هر در راه خلق دام نهاد عافت مم خودش  
بدام افاده شاخ نیکی سعادت اردبار کل بخند کی که کارد خار  
جون یعنی شد جای نفع و خزر کن نکوی که شکونی بعتر ایکنی

**باب** اهباب احبابک فواید موافقتن و مخالف معافه قا  
بيان اید بر همن ایدی ای حکیم حکمت شعار ربانی معلوم او لور  
اول دوستلر کر دستانی که بر فتنه سازک آتش غزوف دی خانه  
صد اقتله بر باد او لوب عافت حالله عداده مغضی و نزی  
کنای بی بیک قتلی مقتضی اولدی وصی جل و علی اوں ستمکار کر  
مکافات ویرب جزا بین بولید آلان بر همن رکش اوان دن  
مرجود که بیان بیور شول دوستلر کر حالی که یکدل و بجهت او لوب  
رضهای یا ولخ نهال حمود بجهت ولطف و مر و ندن بر خوردار او لام

و یکیفت عذر و خر عیشه اطلاعی یو عذری یکن که خضور نزه  
کلام نصیحت ای ای عرضه نمول او لوب موقع بیول او لایا بو  
الحمدله پادشاه احوال دمنه دکر ایدن فی الجمله اکا در وبو همی  
که فاید سی ملک ملکه عاید در مهل فونی بخی میسرد حضور صا  
بن جاگر که اکر هزار جام اول ملکل بر ساعت هماغنه  
فرائلی هنوز ذمتد او لین حقوق انتک بنکد ببری ادایه  
منصور دکلدر **بیت** اکر بر دو هاش بها کنم بتوی هنوز در در جهان  
شمار او بشم ایوان مادر شردن دیوان حضرت شیر کلوب  
کلیله و دمنه نک با جوا سید بجه کوشش انشدی اد اقلدی بلندک  
بو خبری افواه اما مر منتشر والسته خاصی و عالمی مشهور بخی  
سباهدن اول دد که جبسدر کلیله و دمنه نک کلاماتن استماع ایده  
اللرک احوال نیک و بدر نمطلع او لشدی بلند شهادت مواقف  
بن دخی شهادت و رین دیو دیوان عالی د به کمکه کوئید  
شیر ام اندی ای دایی احضار اند را ول دخی زندانی اولن بایا  
علی ما جرا اکابر ایان بیان نند حضرت شیره علی وجہ آن آسان اعلم  
و آنها ایلدی ای باب جرح انک شهادت قرح اندیلر جون غضک  
علت ایزد دکلدر شخون ادا شهادت ن تا خیر و اظرهار خقد بقیه  
ایلدک جواب ویر دیک جون بر شاهد که حکم ثابت او لرن تعذیب  
حیوان بلا فاید صواب کور مدم شیر اند جوابنی پسند ابد وی  
بعد از تزکیه و التعذیل بوسه شهادت ایله دمنی سیاست  
کا زم کلوب قضات دخی اول امری امضاید و بحافه

چشم سار دلپذیری واردی که الوان از باری کونا کون صفوی  
 سبز زار کودوی نیلکون کو ستردی و عکس انوار ریاحینی  
 پر زاغی بال طاووس باعنه دوندردی چشم لری آب حیات کی  
 هرجانبه روانه ایدی لام لری شمع سوزان کی هر طف فروزان  
 ابدی بیت روان هر چشم سی چون آب حیوان جان لام هر جای  
 فروزان نیم صحیح حل جین ایدوب چاک صبانگر کی کوزنی  
 قلشدی غناک ایخ ار قصه کرمش بسبک خیز شکوفه اوسته  
 اوکش درم ریز اول مرغزارد جانوران شکاری بسیار  
 اولدی اجلدن صیاد لر کلور کیدر دی و قیس و حوش و قید طیور  
 اچون دامان اند تعبیه ایدر لردی اول راغ حوالی سند  
 پر زاغ فراغ بال بر درخت طوبی مثال اوzer آشیان  
 طونشده ببرکون اول درخت اوزر چعقوب زیر و بالا  
 با قوب چب و راسته نظر ایلدی ناکاه کور دی که بر صیاد  
 دام النز دامن بیلند تو بر حیله صیادی پشتیز و دانه  
 عذر و ترد پر صحیح صوفیان زمان منشده برسیل تجھیل اول  
 درخته متوجه اولوب کلور زاغ بند زیاد خوف ایزی و  
 دور و دراز اندیشه یه دوش بکند و یه ایدی بیت  
 یارب این شخصی راجه افتادست این چین باشتاب می اید  
 بیخ معلوم نیست کرج بیب که بدین اضطراب می اید بکن که بی  
 صید قصد ایدوب بی شکار اچون بیزند ببری شست تزویره  
 راست اندش رحال مقتضا عالم بود که بیر می بکلیور درم

و دفع حضم قمع عدو دهم سنت و یک روآ ولوب رضای باران  
 کند و مقتضا لری او زرد تقدیم ایدوب هقدم کور لوب رهن  
 ایدی بیت ای خسرو زمان که از روی معلم مسد فراز  
 کمد احقر هرها د ایز باد ابلق پهر ترا رام کر ظفر صداع بر  
 چین مه و خوزه هاد ایز عقدا، کامل الذات و حکایه ستود  
 صفات بیو دشلر در که باز ار کایان اند صدقی صادق ذهن کرمایه  
 و باران متفقدن بلند سرایه بوقدر بیت چون در افق از بزنا  
 و بیزه هیچ کس از دوست ندارد کزیر هر آینه اول طایف که ساکر  
 صداقتی دارالظرف اخلاق صدرا و فادار لک سکر سیده ار آته  
 اوله و نهال مودت لری روضه اختصار عذر یکجنت لک کشته  
 سیده تربیت بوله ماده راحت روح و مدد فیض فتوحد و فواید  
 بعایت چوق و منافعه زهایت یقدر جمله سدن بر سی بود که  
 ایام دولت مد و مود بجهت و معاشرت اولوب همنگان نسبت  
 د سالک هیچ معاونت و مطابهت اولور بیت کر کد کشته  
 یار موافق که اوله هر ببری بولند صادق ایکی بکنی اشن کور مز  
 بیکوز ایکی کوز ببری طویری ببرکوز نکان ایله چن ال هر اید بیزه  
 عدد نک قبلن ایلر کند و بیره باران ستم سنت و دوستان یک و  
 حقیقت مشهور اولان امثالک بر سی حکایت زاغ و موش  
 و بکوترو آهود رکه فاطخواطر د ثبت و مطور در رای استخسا  
 از تیکه بخ اولش در اول حکایت بر همن ایدی روایت  
 ایدر لر کن ناجه کشیده ببر مرغزاری نظر واردی و هر جایند

تا برد یغیره نه کلود کورم هر ز خاوره کلو سه مت سه ایدم  
 تا به بیسم ح از پرد ببرون می اید پس زان اول فرار آن و کی غافل  
 بر سوراخ کنربت حال صیاد دیر نزد هن نکران او لوت  
 دور دی صیاد دخی اول درختک ذبته کلوب داعن قورب  
 او سنته داره الوب کندی یکین طا هده او تو ردی برسعت  
 بکین برح فقر هماده کلوب حوالی داده نزول آندر آنلاک سردار  
 سرور لری مطوف نام برگبورت شهین پرواز ایدی کم زهن  
 باک و طبع ادر آکر عقل شبل و فهم کاملی و کیست تمام و فرات  
 ملا کلامی بینی نوع دند ممتاز ایدی بوکبورت را کام تبا تعليم جا  
 اید رکدی و لیل و نهار آنک خذ منش کم سرایه صلاح اید و ب  
 و پیرای فوز و فلاح اید و ب روز کار چو رکردنی همان طبق اول  
 دانه کوی زیر دامن کوپت بکبورت لرک دیده طبع زیاده جلو آن  
 عقل و خرد لری عنان اختیار لرنده قبضه اقدار کوی کندی مطوف  
 مرحمت و شفقت یوز زدن کم مهر زدن که هتر کو لازم در زیان  
 نصیحت ایله جانب تانی فکر عوایق بخوبیک اید و ب ایله دی ای  
 یاران یکدل خدم کامل و رأی تأمل مقتضا سی بود که حرص ناما  
 ایله هر کم دکوکر دانه دی او شیوه سز بیت ز روی وص بتعییل  
 دانه مرد هوش باش که در زیر دانه دا هست جواب ویردل  
 ای ماهر بزم کار مرا اضره ای شوب قبله تمام اضطرار ایش  
 جو عله تو رسینه مرکمال التهاب ده در حوصله مردانه دن حالی  
 و معده مرد عذر میگز اشتهدان مالی ایکن استماع نصیحته محال

بنج میتره و ملاحظه ظرفیه برو مان بجهه حتصور در آهابه سلف بیشتر  
**بیت** کمر سنه به بلاد یلم بود ز آنکه از عمر خوب شیر بود مطوفه  
 محقن بلدیکه اول کران باده و عصی کند شد و نصیحت اید خلاصه  
 کتو رمک منظر و رسن منع و بلامت اید چاه غفلت و جهالت  
 خلاصه ایلک متعد ز هر که در بند کی نفس افاده مشکل از بند عزم آزاد  
 بود ده قان خیال اندرک ز مین دلند صحمدن عزلت نهانی  
 دکدی قاید تقدیر رسن تدبیرن کردی زینه شیخ ز کام کام  
 جان دامه جلدی **بیت** ای بی بصر من میردم او میشکد قلابر  
 القصه دلکی بکوتلر ترک خدم ابد بی اختیار دامه عزم خدم  
 ابتدیلر بعازم سز نام ایده دانه دی او شدیلر و کرداب داشتم  
 دو کندیلر مطوفه فرید اید رک ایله دی بن سز دیدی که تعییل  
 و شتابک عابئی حزا بدی و بی تامل و تانی بر امیر اریکاب  
 خلاف رای صواب دی **بیت** هرین عشق پر اشوب افتست اید دل  
 بیغند آنکه درین راه باشتاب دود بنجون شر هرموم کو کلود کر  
 یول و برد کنر و بخون بی تحقیق طبق بومضیق عیقه کرد کنر بکوتلر  
 حیرت و بخلت لامسوی او لوتب هر جند که کند و لرین ملامت  
 اید و ب ایله کلر بیند امت اندیلر فاید و بیر مردی و هیچ مغایر و کاد  
 و دام کبی جسم سرتا جریسم او لوتب هر جند که کند و لرین راه خلاصه  
 بچاره لقدر غیری طبقی مستقیم بونادیلر همان بدو آشاد صیاد  
 بی امامی که اندن چفن تیر کبی بترناب اید و ب کین دچقنه هله  
 دوان و دام طرفه سیل کبی روان تا بعد لری قید جنط چکو

فرحد فران و شادان مژده غنیمتی الوب کید. پچون همام ام  
 صیاد جلادی بوشتابد کور دیلر طیاب اهضطرابه اغاز آید و  
 هر بری بر سبیل استفاده کند و خلاصی ای چون پروبال او را  
 مطوفه ایتدی ای بی تربیر لعلی حد کند خلاصکن. همت  
 اید رکز اول بی فایده یوکه کید رسز و بر بر کر حلالدن اهمال  
 و غفلت اید رسز بوصافت علاقتنی دکله و بین چین باین  
 شرط یارانست. مذہب فتوح د. و این مرقت. صدیق صاد  
 اکادر لر که محصلک اسخان کند و خلاصدن ایم بله و همدم  
 قدمی نک فامنی کند و مامنی مقدم کور. نته کم اول ایکی فیق  
 برگشته دیشکست اولوب ایکی دیجی جباب کی روی آبد.  
 کنار در یاده برشناور کم صنعت ملاحتی در سرا نشیدی انلری  
 نیلوفر کی بیان اب د. کور بچک ذوق مثال کند و سن در یاری  
 اندی داول غریعه ای خلاصه همت یلکن اچوب هر تقنه  
 که خلام دمن طوعزد. فریاد اید و ب ایتدی بیت بوکرد اب  
 بلاده بی فوز از خلاص ایت یارمی ای حضر دیدار. اگر سر زبو  
 همت یوغه خلاص بجات یارانی کند جانلندن ترجیح اید.  
 اجباب قدمی کندی نفکردن تقدیم اید. مژک بوتر فرمان  
 مطوفه ی سمعاً و طاعه دیوب علی الجمل بقدر لاستطاعه قوت  
 اید و ب بردن قدر دیلر اول حیله ایله دیجی پرواز. کلوب  
 برجا به متوجه اولدیلر صیاد بوحالی کور بچک فریاد اید.  
 پی لر بچک سکرندی و عاقبت در مانده اولوب بر کوشش. دشمن

دیکوزن هوا به دکب عقبه لجه کید دی زاغ بواحه ای نماشا  
 اید و ب کند و کندیه ایتدی عزیز بعید و مدت مدید رکم بوصوت  
 بعیب کنم عمدن عرصه وجود د. کلوب دیجی بود اقوام شالدن  
 این دکم اول بود رک انلرک عقبه دوشوب عاقبت حلالی  
 نیز منتهی اولور بلم و بو تجو به سرمایه پهکار زیخته روز کار آید  
 وقت احیاج بنای امور دستور العمل فلم بیت رو بخوبیه  
 روز کار برای بکسر که به رفع هوا داشت ترا بکار آید. بی انلرک  
 بینه دوشب پرواز. کلکی مطوفه اصحاب ایله دی کتو رب اوج  
 هوا د. بال استعمال اید اجوب متصل کید رک دی صیاد حیص  
 شوخ چشم طمع و ام فقدان دانل عقب لرن دوشب دیر  
 تفقد لحلالدن تر صدر اید دی مطوفه کور دی میوز صیاد  
 انلرک صیدی صدن دن و قوت طامعه سی انتقام اید رک اینج بر  
 لحظه طور میه او ترمیه تا انلری هر قند کید رک سه بولوب اله  
 کتو میدیه یارانه متوجه اولوب ایتدی بو سینه رهی ججاجوی  
 طمع خام و جهد نام ایله بزی صید ای چون کر قدری میانه جان  
 شویله بند امسکر کم دایر شفت و مرحدن هزار مرحله طشره  
 کتمشد تا اول شخص خبیند بعید و حشم حریضه نابدید و  
 دز بزد نایمید اول صواب بود رک ابا دانل علی طرفه ای جاؤ  
 تا نظری بزد منقطع او لا دحایب خاس و منفعل و منکسر دو ز  
 منز لند کید بکوت ارمطوفه نک اشارتیله لا بق و ایکنه موافق  
 حرکه پرواز اغاز اندیلر و کشت دشت و هوای صحراء

وازملوپ باغات و عمارت طفه پر و از آن تیز صیاد بچاره  
 جون انلری کورمز اولدی کبوتر او را کبی بزرگان حیران و  
 سرکردان او لوپ عاقبت حیف در بیع و حزن بلیغ ایله و  
 حسرت و اندوه و حیبت اینو بد دونب خانه نسنه کلدی زاغ  
 بمحاجان کبوتر لرعقیم روان اولدی تا انلر کیفیت حالی معلوم  
 اید بحکم السعید من و عطر بعیره ای اول نوع و افعونک  
 دفعند و اجلین عائله ناید نک رفعند دختر قله **بیت**  
 عاقل است که در بخوبی نفع ضرر ز حربیان دکر بخوبی خود بر  
 دارد انجه از دی ضرری خشم کند نشاند هر که دانست ازان  
 نفع رسد بستانه کبوتر لرکین صیادن امین او بخوبی رفعه  
 دادن رقبه لرین اسلحه مطوفه مراجعت اتزلیز اول خود  
 هنوز راست تبریز مسما فکر اول امرک غوری خوض فرض تقدیر  
 اید و بیور دی کم بی معاونت یار و فادار و بی منظا هر ت  
 صدقی حقیکه از بکرداب دشوار دن فصل کن رخیال محال  
 و کار نایل خار در **بیت** بی همراهی این کار سر شوان کرد بونقامه  
 قریب زرکیام بزموشی تیز هوش وارد کم بند مصدق و صفا  
 دعوی ایدن خواهدن مزید حس و فایله اختصاص بولمش  
 و چاره ساز و ملام پرداز لقدر سایر حلان دوست نواز دن  
 فرط امیاز لم ممتاز او لشد **بیت** رفق و مخلص و یار و  
 فادار و فادار او لق او لشد را که لازم در که آنک  
 جانبه شتاب اید و ز و بر ات با یمه یوز سر و وز که شاید

آنک مد کار لغیله بوند بلا دن خلاص او لوپ وادی را اال  
 و بیر و بکرداب مخاطه دن احسن وجوه او زر خلاص یوز  
 کو سر پس او ل خرابه که مو شد خانه سی آنک حوالی سند و زر زل  
 اندیز مطوفه سورا حی قاینه کلوس دست هر افت ایده خلوع در  
 ارادتی تخریب ایده موشی تیز هوش او از مطوفه بی کوش  
 اید بمحک خروش اید و ببی اختیار طش کلدی جون یار قدیم  
 بسته ظبید و بلا کورب سر شد اشک دید لوندن روان آندری  
 دود آه در دال تو دی جلک ببر یا نتن اسحاء اید کورب ایدن **بیت**  
 چه حالت این که می بینم چه حالت دهیں حالت شیکنی ای خا  
 من از یاران چه سان فارغ نشینم جو یار خویش را در بندیم  
 ای یار و فادار و ای فیق غلسار بخچه حیله ایده بوند بلا ایستاد  
 او لدک و نه و سیده ایده بود دکر فشار او لدک مطوفه جواب  
 و بیر دیکه جون انواع خروش و احساس نفع و ضر احکام قضایا  
 و قدر و فرمان واجب ای ازعان حلق القوى والقدر منوط و  
 مربوط و شادی و عم و صحبت المدن هر امر که جنات قدر ترن  
 دیوان خانه از لد جفت الفلم و اتفع او لش او لا بادر که عرصه  
 عدم منصفه وجود دکله لاجرم الدن احرار نه فایله و بیر  
 و اجتناب منتهی او ل **بیت** جون قضالوجه چکل دی قلم سند یار لد  
 بخچه میرعلم کاه او لوکم حوادث تقدیر سرد ماز او ایکن  
 او رز بخچه بخی و یارانی قضا دی ربانی و تقدیر بزدا نی بو و طه  
 پر اشوب داعی کو سر میوب دانز نی کوز مرز جلو کر قلن

با وجود اندری تأمل و تأثی و تبصر و تجلی ارشاد اید ب تعجیل  
 شتابدن ز جزو نسک و اضطراب دن جو ایلدم مفید او پیو ب  
 دست تقدیر دیده عقل و بصیرتی میل عقلت اید تیره مشتر  
 رائی درین که درست جهالت اید خیره آخ طار جمله مزی ندخت  
 ددام بلیسه که فشار اندی موش تیز هوش ایدی ای عجی کن  
 مقوله کشیده بوسن تبر برورای فراست ایده بود رس و گیاه  
 نازه اقضایه مقاومت قلیه و تیر تقدیری پسر تبریر له باشد  
 صاویه مطوفم ایدی ای زیرک بو سوزدن فارغ اول بن  
 دکل اندر کله ز در و قوت و عقل بصیرت ز جاه و دولت و هنر  
 فضیلت ده و سیار و سروت و فدرت ملکت ده و عناده  
 ولحاصل جمیع اسباب دولت و امور دنیاده هزار بار سخن  
 و بندن زیاده او لار پیشانی احکام اذیمه دست او در میرزا  
 ساعد تقدیر بچه ز تبریر له بود مز لار ادل قضایه و معقب طلک  
 چون قاضی ناصی الام قضای قباله ارادتی قلم مشیت ایده امضا  
 ایده قرع مادن ما هنی بی جرسایه اید کوره و اوح هواند مر عجی  
 نادیه سرایه اندر اف اد فایدن هراحد مجتمع او لو ب امر قضایی  
 دست نصرف ایده رد ایده و حکم قدری دیوار عقلله سه ایله ایک غشته  
 در بیت از لد هر زن بزدی دست تقدیر اول نزنا ابد برقظ  
 تغییر اد لاجئ نه اد لور داد بیداد کل کوکلی غلکن طوت  
 که کشاده در لبه بر ارایه جمله عالم ای چندین ایده مز نه ناخنی  
 کم نه سوز سینه ایده صاوی لور اول نه اب دین ایده نخوا اول

نه یاز و سن فلور کوز یا شلدی تر نه باد آه ایده اور اقی ایده  
 شویله بلکه جریان فرمان قضاده دانایی کامل و نادان جایل کن  
 و میدان تقدیر برد که ای حق ایشان و سلطان جهان ایده بخت  
**بیت** بزرور زرن شاید برد احکام قضایکردن نهی زیدکسی اید  
 قضایون جرا کردن زیرک ایدی ای مطوفه کوکلی خوش  
 طوت بخلعت خلقی که خیاط قدرت مقرافی ارادت نه لازما  
 عتبه عبو دیت دن برینک خلقه راست بچه کرک که کریا  
 زرسته دولت ایده ارآسته و کرک در از محنتله پیر کشیده  
 اوله بی شده همچن عدایت و عین کرامت اوله کرک غایت  
 نافی اباب ب برکشیده اند عین حقیقته و اقی او لمیه انک طنیده  
 اولن لطیغه بی خفیقه یه عارف بولنه بی معینه بیور شلد  
**بیت** ز در دو صاف تراها نیت خوبیش در کش که هر حسای  
 ماد اد عین الطافت بو سرکذشت کرک نظر حابیده اندر  
 بیخنور اولور بین و نظر دیقیده صلاح مالی حالی اند کورس  
 که دیشلدر در نوش صفا بیش جفا بز میسر دکلدر و کل راحت خارجت  
 سر منصور دکلدر **بیت** بسی مراد ک در طعن نام ادیره است  
 بسی ایده مر و را که نا امید بود چون زیرک بو فصل برا اصلی تغیر  
 دلپزیره تقریر اندی دامکشون بندلرین که مطوفه انکله مقیده  
 کشمکه باشدی مطوفه ایدی ای یار مهر بان و ای موش جانا  
 جان اول یار اندن بو بند کرانی رفع ایده و خاطر کی اندر ک  
 مامندن جمع ایده بعد بنم بندی قطع ایده موش انک کلامه

التفات الیوب کار نه مشغول اولدی مطوفه ینه تفرع  
 اندیکه ای زیر ک اکر بنم رضای قلبم ابد رسک و حقوق  
 مودت سایه اخوی کوز در رسک شرط بود که اول بندن  
 قور نرسن بو کرم ایده داغ هنگ چینه او رسن زیر ک  
 ایندی ای برادر بود بینی مکر راند ک و بوبابد مبالغه نی  
 سرحد افاط بنشدر دک مکر سنوک کند و نفس که حاجت ک بوقدر  
 یوقه زمتک د نفعیک حقنی بلمیوب ابد او نفسک نتکر سندن  
 غافل سر مطوفه ایندی بوبابد بینی ملامت ایلکه بظور  
 منشور بالی بنم ذمتمد امضا اولنوب انلرک تعهد حالی  
 بنم اینماهه تمویض اولنی در اول جهشدن بندر بنم رعیتم  
 بنم اوستمده حقله تابت در اول سبیدن که بن انلرک  
 سردار و مقصد الرییم و بنم دخی انلرک فمسند حقوق وار در  
 بعد انلرک رعیت لک حقن رعایت ایدوب انلرک معاونت  
 مظاہر تله بیداد صیاد جلادن آزادا اولدم بجاده دخی انلرک  
 لوازم حقوقه التزام ایدوب مهتر لک مراسم ادا اتفک  
 لازم در هر بادش که کند و آسایش طلب ایدوب رعایتی سسته  
 بند بلا یه قسمی روآکوره از زمانه مشرب عذری ببر و دیگر  
 دولتی خیره اولا بیت نه اساید اندر دیار توکنی که آسایش  
 خویش بینی و بس زیر ک ایندی باد شاه رعیت میاسته جان  
 مثال السد در بندن ده دل مرتزا سند در درونه تند بس اولی  
 بود که اول انلرک حالی تدارک اوله زیر که دل صلاح اوزر

اولاف داعضادن چندین فدر ابرمز و اکر عیاذ باهه ف د  
 او زر اولک شر بایل او لم سلامت اجزا فاید و برم  
 نه که صاحب نبوت که شوب عیب کز بدن معادر سور مشد که  
 الا ان فی الج مضمونه اذا صحت صالح الحسد کله واذا فسدت  
 فسد الحسد کله الا و هو العجب بیت چاکران کر شویز اکر  
 غشت از مرکه جونکه مونی کم مطوفه ایندی اول بنم  
 بدلی قطعه اشتعال اید سن آینه خاطر که زنک ملان و  
 تیغ دندانکه ش بیمه کلای منظره اولوب بارنگ خلاصی باند  
 تکاسل و اهال این سین اما جون بن بسته او لم بینشند دندن  
 نقد رشکه اولوره و ملاکر دکلو کلای کلوره مقر در که  
 بنم جانبندن تفاصل و تکاسل قلک کر ک در و ضیر که بینی  
 قید و بند و مغожا وز حضرت بولسک کر ک و جون هنکام بلا  
 ببر مردم مشارکت و موافقه واقع اولدی شرط حقيقة  
 و فرط مرد و بود که وقت خلاصر دخی موافقه او زر  
 اولوب خلق مرافعی رعایت قد و بیت کشیک بایغموری  
 کر کد بلاد غصه د باری کر کد صفا و قشن جون بولور کشی بار  
 ولی بار اولدر بول و فادار موش ایندی بی عادت اهل بطر  
 هست و عقد ارباب فتوت بود که سور رسن بو حصلت حید  
 و بو سیرت پسندیدن نک فایده رعایت جو قدر و سمرا نه رهایت  
 یقدر جمله دن بریسی بود که خلق که سنک حقنکد اعتقادی و لطفی  
 اعتقادی برم و سخنکم او لور بیت درستی را چنین که شاید که ازو

کاربست بکشاید. بس زیر ک جد نام و جهد مالا کلام اید او لا  
 تیشه دندانی بند پارانی قطع اید و ب بعد کردن مطوفه  
 دن دخی بار کرای دفع اید لای جون زیر کل کاری عام او لای  
 ولای سراج ام او لو ب مطوفه چیع کبوتر لای دهن حشک  
 و چشم و ترلب تیشه ای و داع اید پلرو شه پر سلامت اید  
 این و مطین آشیانه لای بند خلاص او لو ب کندیل زیر ک  
 دخی مسکنه کبر دی جون زان زیر کل بوهانی کور دی و بند  
 دای تیشه دندانک سب احبابک اسخادی با بند، حن اهقان  
 شا بد اندی عن ضیم القلب انک محبت و مودت رغبت  
 قلدی و انکل مصادقت مرافقی و انکل نیت جیمه غنیمت  
 عظیمه اختیار اید و ب کند و به ایدی بن او کبوتر لای واقع  
 او لان و قابع دن این دکم لا جرم بخلانی بر صافی ضمیر  
 و صاحب تدبیر و قت بلاد. ظهیر و هشکام محبت در دست کیر  
 او لا مصادقت ناکر زیرم بیت کم قند. او لبه بار و فادار  
 بولنر ز کمد. دلدار غنوار جهان دارند. کرج چوق او لو بار سنک  
 بار ک جنلدر رکایار جون کافوز در و ندن بو آردزو دیکی  
 جوش افاز قلدی اهسته سوراخ هوژ کلوب زبان اعذار  
 و بندکی و نیازله آواز ایدی موش ایدی کم ر زان ایدی بن  
 بند کنکرین زانم بني نوعیم میانند. مھمن و جنس طیور در قاض  
 و خوانند. و هنادی کرباغم بره سه محبت خاکبای پارانه بوز  
 سور مک هنر م بوزیر ک بر موش بیز هوش ایدی کم روز کار

کرم سردن و ایام کنیک بدن جو حق کور میش و سور میش چو رش  
 داول موضع دنک کریز کاه ایجون سوراخ لراماد. قلوب هر بند  
 مکان آخره راه آتش و هر وا فعنه نک علاج چند قبل از وقوع  
 اعتمام اید ب هر کار ک انجامی مقتصدی مقامه کور د ایام نیشد  
 جون زان زان بند کنی بلدى زیاد بی خصور او لو ب ایدی ای زان  
 ب هر بند بند بعد المشرقین ایران ایکن طلب مقارنه ن باعث  
 او لدی و میانزده جهان بند ن غری هنایست یو غلن مصالحته  
 ایحاب اید زن بسب حادث او لدی زان صورت حالی بدانند  
 نهایت دک حکایت ایدی کبوتر حقنده. انک حن عهد و کمال  
 وفادار لغنه اطلاع عن بیان اید ب ایدی جون کور دم او ل  
 بچار. لر سنک عنایت معاونتک و سیمه سیمه دام محنت دن خلاص  
 او لدیلر و مصادقت مرافقتك و سیمه سی بر کنیله او ل ور طه  
 عنادن رتا او لدیلر و سنک کمال و فادار لفک جازم او لو ب و فور  
 ایعت خلوص طویت و صنایی ملت و صدق و عقیدتله بار سعادت  
 مابکه عازم او لدیلر و خارج باینی رشته مضاحته میانزد  
 کتورم بیت دارم بسوی تو بسی دل نکرانی حال دل خود باتو  
 بکفیم تو دانی موش ایدی بنم فوعله سنک جنسک میانزد  
 مصالح بزم شریعت د. منایی و خلود در وس زور تر و بیرله  
 معروف و بنا فکر و تدیر ل مشهور ایکن مابینم ده احتمال موائلت  
 دایره عقلمن بغايت آنچه در بیت بیازار تو سودی جزیان  
 جان می بینم کم بعد المشرقیان ادمیان مادرین سودا بور وار

مصاجتک بی کمان سو بان غر و ارد جاندز و غایله بکر کدن بکاران  
 اطیسان امکان دکلدر بکر که بر شخصه صحبت ایله اندن امین  
 او ملیعه ادل و اتعیه مبتدا اول که اول کبک دری او لشتر زن  
 استفسار اندیکه نکیفسته دافع او لشتر اول **حکایت**  
 موش ایندی روایت ایده که بر کبک دری بکروه دامنده خامه  
 کلشیدی و آوازه فرقه و صدای غلغله سی سامعه دمه و کنید  
 سپاهه و ماضیه ولوه ویرشدی قضای الهمی بر باز شکاری  
 او جرکن اوح هواده اول حوالیدن چرکن باصره که کل خامنده راست  
 کلوب او از فرقه سی سامعه سنه و اصل اولوب لوح خجال باز  
 طرح مصاجت هنر سام او لوب الحاصل جانو دلن انگلکه مناسبه  
 مابل او لوب جون سیداب مجحت بالشدن اشر خاطر ز بواندیشه  
 دوشک بی عالمده بر شخصه بر هدم مناسب و بر محروم مصاحب  
 بالفرد و اجدر تایام دولتی پاری و هنگام هنر نکنید  
 عکسار کی او لم حالت صحنه قلبی مصاجتی دن صفا وقت مرض  
 روحی موانتی ایله شغابول معنی مذکور د. مثل مشهور در که  
 السنه ناسد. مذکور در. هر کی پاری بود پیوسته بیار بود.  
 همیشه در خاکدان ده بیکار بود. بونکته ادد. بوبیت همین  
 در کرزاده خاطر حزین در **بیت** جهاندز هر کک کی پاری بقدر و دختی  
 عزتنک باری بقدر. بوكبک بر بار خندان روی و خوش رفاقت  
 سبک روح شیرین گفتار در قلبی نر کلو پرغم ایه بوجنی انسک  
 صحبتله تازه و خرم اولور و سیزده نقدر الم اولور بونوع

صوف در دکه برسن که داری امکانه او ملیه پر منه مکرخ  
 که بر امر اسخال محام اشتغال امکان قرده کی بور نکه دریا زاد  
 آت سکر نک و تار عنکبوت ایله عنقای شکار امکن و افعال حسین  
 مال حالی پیدا در کم اجابت اعدا میانده رسوا اولوب ارباب  
 عقل و اهل فضل قشنگ کند و جهنم افلهار امکن **بیت**  
 ای دام فور و قصد شکار دیگری کن. ان صید تو دری بیکار تو نیامز  
 زان ایندی ای موش بو کلای ایله فراموش که اصحاب رحمت  
 و ارباب حاجته باب مرحمتی سدایلز ز و اهل مرمت دیگه منیا  
 ایدنی بی خشونتک رد ایلز ز بن حدادث زماندن بو بار کاهن پناه  
 ابدوب و فایع دوراندن بو بلخاد ارباب جا به النجایا بایدم **بیت**  
 جراستان نوام در جهان بنایی بیت سرمه ایان در حواله کاهنیست  
 حالا جون خلق کی بوسعادت باشه لازم او لدم و دولت کی  
 بوجیم که مک حرم و متنه ملازم او لدم نه احتمال در کم تیغ جفه میشن  
 پسر کی بونیت دن بوز دندر هرم و محالدر که نیز جور و سلام کم جور  
 ز خندن کمان کی برجایه داخی مابل او لوب سرکل کی هواندی کیرو دنم  
**بیت** که بیشتر سیاستی نوازی حاکم و بیشترین غلامی بیزیری نهادم  
 موش ایندی ای زان کرم ایله باب حیله بی بنم جانبه اچه و دام  
 بنی صید ای جون دار، فریبی صمیم که سنک بنی انو عکدن طبیعتن بلور کن  
 سکله بکام مصاجت غطیم شین در جون مابینی د جنسیت و قدر  
 باعاب الین سنک مجتهدن بکا اجتناب فرندز بونک بر کم  
 مقضای قول حکیم روح راصحت ناجنس خدا بست ایم سنک

همکانی ایله منشح و بیغم او لور **بیت** یاری با پرچم  
 یاری باشد **بیت** یاری که کو ز کار من بکشاید **بیت** هر که که جمال خوبی نباشد  
 ز آینه دل غبار عالم ببراید **بیت** پس راهسته جانب کیک رو اوان اولی  
 کیک ن تو ان بازی کویر بجک عذر کنن بر سخا نکافند بندهان اوله  
 باز اول سوراخ قربند نر فول ایندی وزبان نیاز نه کیفت خا  
 تقدیر اغاز اید و ب ایندی ای کیک سوابق از مانند نهال هذا  
 الان سنک فضاد سنک دن غافل ایدم و سنک فور کالانک  
 بکامستورا ولد عی اجلدن شمدید که داقع اولان تقصد اند  
 معذور ایدم الحاله هذه او ازه فرقه که اسنه سید کو کلیشا  
 نازه و در وحد این طبی اینداز حاصل او لوب خام دلوفیک  
 صمیم جان و دلدن مابل او لدم سدن التماس ایدر که من بعد  
 نبندن هراس اینمیوب بند که بناس اید بس و دشت و دشتی  
 قوبت میان و دل و کمال اخلاق دل استاده آشیانه مر، افضلها این  
 برکت مصاحبت اید بیکانه لک یکانه لکه مبدل او لور و شجره و داد  
 نمره مراد دیر **بیت** تحلبست محبت که ازو میوئ مقصود  
 هر چند کسی بر دپش بر اید کیک زبان تفریع واعتدار در کار  
 اید و ب ایندی ای قدر مان کامکار ای شهربار طیور لطف اید و ب  
 بو غلین کو کلی عفو کیث رنی ابل شاد مان اید و بن مركنی دیده  
 مر محنت نظر اید و ب ارحم الراحمین جانبین یاد ایله بر کیک آخز  
 دخی شکار اندم فرض ایت باشک صدقه سی ایکون قوشچو جانی  
 آزاد ایده **بیت** من د فکر تو محالست و خطوا من و وصل تو

خیاست حال هر کاه آشن ایده آب امزاج فله نمکه سنک میا  
 اوی زمان مصاحبت میسر او لور و هر کاه افشار بیشنه  
 افزان و ازدواج او لاسنکله بنم باشند، مراجعت او لوب اول فنا  
 وجود بکلور **بیت** زین فکر در کندر که بجا یعنی رسه باز ایندی ای  
 غریزم سند انصاف ایده کمن بو هر بانقدر غضم بو که سنکله  
 تلطیف و مدار ای مسلزم او لایز جنکا لد، کلاب اتفعال و از  
 در کم سنک امنا للیک صید نزد عاجز اوم و نه منقار مر کشود  
 انکسار و ارکه کند و طوک شکار نزد فرو مانزه قاطم همان بود  
 بندی بغری دکل در کم سنکله مناسبت سود ای و موافقت و خوا  
 غناسی هر و مجتبه باعث اولدی و سنک ترخمات بعیسی و حکمات  
 دل فریک ناشای ایده دل بی غلبد میل بی هی با خاکش اولد  
 اکرچه بکان سنکله مصاحبتن فواید بسی رحاصل او لور و سکه  
 بعلم مناسن منافع بی شمار متواصل او لور اول بو که بنم ای ای  
 جسم سی کوره نه زیر سایه همایونند، بر و رش اید رم دامنکن  
 دست معدیانی کوتاه اید و ب پیرانکه قدم سی در از ایندی لرو  
 سکا دیده حمته نظر اید و ب جسم رعایتی سندن بو شعبد طوبیه  
 و سن بی باک و حرم فراغت هر دم اطراف کوهی طواف و آنکه و دشتی  
 کشت اید سن تاینه سی آشیانه الدوب شاهانه بکرسنتم تا جا کاه  
 منیع و آرام کاه رفیع دیگن او لوب بنی نوکدن حیات اید  
 سرفراز و افرانکن رفعت و درجات ابله همانز او لکن و نالت  
 سنک بیکلن شانکه لاین محبو به مرغوب و موافق جفت بولو

سکا تر و حابیدم نادست معاشرت ایله در انوشن و محنت  
 غبی فراموش ایدم و روز خارکی حضور و فراخت ایله و  
 رفای بیند بکور بین **بیت** ها ز زمانه جفا و نه از پیه ز رو  
 امید حاصل جام مراد مالا مان کیک ایتدی سن ایر مرغاسین  
 غنان اخبار طیور سنک فضم اقتدار کدرین سنک دعا یای خراج  
 کذار لر کدن بر سی بن و بن مقوله کمه سنک افعالی و اقوالی همچو  
 و دلتن و خط و غفلتن خالی او ملن احتمالی محاله اول وقت  
 بن سنک لطف استظره ایدب سنک لطف دعا نیکله امده  
 و ازلم میکن که نندن بزنداره صادر او که خاطر عاظه خالق فرج  
 مبارکه ناملايم کله ناجوم هر غصب خدا و ندی عهد سایع بیوسه  
 کرک و شغ خشم ایله کردن رفق موافق او رسه کرک بجان اوی  
 بود که **بیت** فلب سند قناعت بوریاسین کیوب دنیا کمی یعنی  
 قیاسین کوته خلوت و توش قناعت اختیار ایدب مطازمت  
 بار کاد حکامدن که متفمن خطرات کلی در فرار ایدم **بیت**  
 غاشای رخ خورشید خدمی بینم بجان بهتر که در سایپس دیوار  
 بن شیم باز ایتدی ای برادر بلز منکه دید دوست مشاهده  
 عیب دن نابینا در و هرزشت که دو سندن صادر او لانعانت  
 رعناء حسنا در **بیت** ز هر ترا دوست چه داند شکر عیب ترا  
 دوست بیند هنر کیک هر زمانه زبان اعتمداری بره کار و زکر  
 برها نیی در کار ایتدی بار مقابله د جواب شافی و دلپذیر نصیحت  
 و شواهد و خطا بی قیاس لر عهد و بجان و وعد ایمانه و تصرع

الهمسلم اول مرغ رمید بی دام صحبته رام علی محصل کلام  
 کیک عنده قلبندن مرغ و حشنه ارعاج خواه ناخواه خمیدن  
 قن چکر کی سوراحدن اول ساده دلی اخرج ایله چون طنز  
 کلدی ایکی بار به بندن اول لوتب نکرار نسای معاہدی سوکند  
 بسیار و تابیده بی شمار لام کیم استوار اندیلر باز ای غزو نازم و آکا  
 اعزاز لام اول مقامدن کتو رب الشباذه سنه کتو ردی اول سکن  
 خاصه و شیم نزهت اساس د کمال اخلاص و اخذها اعله ببریه  
 الغت و میتناس ایندیلر چون حال برج یون بمنوال اوزره  
 چکدی کیک دری بوعتیاری باز دن کوریک تکالیع تکلفن  
 بزری و کستاخانه او ضاع جوی او لوتب ناینچار تکلم و نایموار  
 نر خلد و بی تقریب حند لر و بی سبب قرقره لر ایدر اولدی باز عا  
 بخت اکرچه کیک بیجع او ضاع دن اغماز اید و بت اید عفو دیویا  
 جرا پندن خط سه و خط اسی عفو ایدر دی و قلنسه اولن کینه  
 خواه بر دی اما شنیز کینه نیام سنه سند جایکه او ملشدی و نهال  
 غصب زمین زهادن رسوخ و اسخکام بولشدی اتفاقه برگون  
 بسراج باز ضعف کلی عارض او لوتب بر مریه واردی که طلب  
 طمو ای چون بروز اندن قالدی ناچار اول مباح شامه دل  
 دادل کون اختمه دک الشباذه سند فرار اختیار قلدی چون  
 اختم اولدی حوصله سی غردن خالی و اتش جوی لم در قوی  
 مالی او لوتب نفس بیجع که زهاد بازده مرکوز ایدی حرکه اغماز  
 کیک چون سینه سند اولان کینه دیر نه لری که مرد و زماندن

کانون

ایدب

جمع او لمشدی بازی خشم الودا بد و ب هر چند که ناصح خود صورت  
 عهد و پیمان منصه نظر نز جلو کر فلدی کوشش و چشم قبول نکار  
 اندی و گنک فانی دلکم و حوصله سین ایله پرا نکه برای نه طلب  
 اندی کنک شره بازد و اثرا غصب مشاهد قلوب عین البیان  
 کند و هلاکند که کبین در میان اند و کین بلوب دل برد دعیم بز و زدن  
 برآه سرد اید و ب ایندی **بیت** خو عاشقی شدم کنم که بردم کوهر  
 مقصود چه دانم که این دریا چه موج بی کران دارد ای دریع  
 بربات حالدن زنایست کار لظر ایندیم و ما جنس ایله پوندا بد و ب  
 کو هر بند اکابری که بیور شلم در **ج** ر مصالحی ها جنس احتماف کنند  
 کوشش هوسنگ بند ایندیم و ما جنس ایله پوندا بد لاجوم کشی عم  
 بو کرد ابه دشمشد و که ملاح تبریز آنکه خندان نامید در ورته  
 حالم برد جمله متعقد رکر هر انداشت تاملدا اخلاق احتمال بعد در **ب**  
 ناز رفیع و فرونه ارجیات اید نه از پسر شادت نه از زیارت  
 نوید بو نوع کلام اتلر نیاز اید و ب اغله دی و میلان و کریان اش  
 حضرت ناربله جگرین داغلدی باز بچنان علیب از اراده ایش خشم  
 ایله ناب و نتفار خونخوار نه ز هراب ظلمد آب و بیر ب سنگ خون  
 ریز کنک برایه از رکنک چون بازگ بحالی مشاهد اندی فطر  
 احتیاطی برایه کنورب شرط ادبی مرعی طویلی باز کور دیکه  
 اهنک قتلنده برنسه باعث اندی و هر چند که قصد ایدی هلاکن  
 ای حاب برایه بولیدی و بی طاقت ایدی و بی بسب غصب اید و ب  
 قتلنده بوسانه برایه ایدی رو ام در کم ناب افتادن

پرالهاب و اضطرابه او لو بسن سا به دار آم و خوابد او لکن  
 کنک ایندی ای ایر جهان حایان طلیعه شب کلکش و طلیعه  
 افتاب عام افر و ز کنکش و اقصدای جاو رادن نامهای فرون  
 جل جهانی بحاب طلت احاطه امکش اول حضرت بخ افتابن رجیمه  
 بوجعه فی استطاعت بخ هوای سایه است احمده او لو باز آند  
 ای بی اد ب خایف سوز سیکریس نمی بخی تکذیب اید و ب بخ  
 کلاغی ردا نیکس ایله جزو سزا کی سکا کو سترم دید و کی بر آولد  
 و منقار خونز پزیک سینه سن جاک اید و ب بید و کی بر اولدی بونلی  
 اول اجلدن کنوردم نابلیه سین که هر کنکن خلا و جنیله منایست  
 اید و ب مضر تدن امین او لمدغی شخصیه مصاحت ایله اول کلک  
 دری کبی روز بغری شام و شب اجلی تمام او لو ب دیکانه ب محنت  
 میل اند و کی سبجدن کر فدار دام انتقام او لدی بن دخی سکا  
 بونوال او زرین نوع خالق بس سنگله بخ میاند ایوا  
 بحالست نه وجهمه کشاد و اسباب موائست نه طرقی ایله  
 آماده او لو رزاع ایدی ای زیر یک سند انصاف ایله سویه  
 بن سندن و کند و عفلک بجوع ایله دیر نهانی ایله نظر ایله که سکا  
 اینزادن بکانه فایدر حاصل او لو دسخی اهلدن نه منفعه  
 زاید و اصل او لو با وجود که سند تعابی ذات و حصول موالا  
 تکله بکابی خواید میسر در و هزار منافع و مقاصد مقرر در بچه رو  
 در بن سندن بخ منفعه او مرکن سین بندن مضرت احتمال  
 او مرس و نایجا ب مرکه سند طلک د راه دور در از قطع ایدم

سن بندن ایما و احجز از بیورس و خضر تکدن ملتمیم ایجا به تغون  
 او ملیوب ناچیه امید مه دست رس او رس بوسیرت خوب و  
 و صورت خجوبک سکان لایق در کم بنم حق غربتی ضایع قلوب بو  
 غزیبی استانه؛ مراد بخششکن نامید و بی نفیض فلارین **بیت**  
 تیمار غزیان سبب ذکر جمیلس **بیت** چونست که این قاعده در شرک نما  
 پیست یا بوا خلاق حمید و اوصاف پسندیده مقتضاسی بو  
 مدرک حبیب حانی فواید ا جا بتحکله منجز و مقام رجایی را که روح  
 بپر رکل و لطفکله مجامی معطر قلایه سین **بیت**  
 از تو غریب کی بود کسم عزیب پروری موشی ایدی ای زان  
 هر آیکی خصمک بر بر نه معاد اتی البته یا عارضی و یا زاد اتی در داشتن  
 عبارضی اول اکاذوال احتمالی وار و بر حیله اید آنک ارتفاعیه جمال  
 میدسر در ا ما شول عداونکه اصلی در و خصوصی جملی اونا على  
 ا لخصوص عداوت قدیمه رخصت لاقدر خادر دخی منظر اولوب  
 سوابقی غایصت لواحق منازعه ا قرآن بولا بیچ و جهله آنک  
 ارتفاعی دایره ا ممکانه د داخل او مازد و زوال على محل عال خال  
 او لووب خصیبک ایکسی دخی معدوم او یا بخ آنک عدمی وجود  
 بولکاز **بیت** تابه زد دخیالش از سر زرد داییش دخی ایکی نوع در  
 بر تی بوكه اثر خصوصت و فرض عداوت خصمینه ببر نه منحصر  
 او ملیمه بکد بواندن متضرر اوله دکاه اول بوندن متاثر اولا  
 بیل ایدکه شیرکی میانلر زربی محاربه ملا قات جلد هحال اند زر  
 ا ما شولیه دکلدر که اهوار نهرت بر جانه مقرر اولوب هزیت

ببر کرده ببر طرف مقصورا ولابکه بعضی او فاقد بثیر زیان طفر بولوز  
 وبعض از مانند بیل دمان پیروز اولور بونع عداوت اول  
 مرتبه متاکد دکلدر که آنک زحمی مر هم پیزیر او مایه اول بسیدنکه  
 نیم نصرت هر قنی جزیره که تنسیم اید. براینه اول طرف نسلی قلب  
 و گنونی صدر حاصل اولا ایکنی نوع بود که امیشه هضرت برجایه  
 و دفع منفعت طرق احجز رابح او لاموش اید کر و کو سخند  
 ایله کرک کی دایم ببر طرف منظفو و منصور در فرجت و سمت طرف  
 آخ مقصور در بونع عداوه مرتفع او لمن مستعد برعیده  
 در کمع **بیت** تغرا زمان و لا یتغرنکم دش **بیت** معاذل للحلال اولور و نه  
 اختلاف زمان ایده زوال پذیر اولور بس بر خشم اید که قصنه  
 فرمان روان اولور با وجود که جانب احذن نه ماضی دی بر سایه  
 واقع او لووب مستقبله، ببر لاحق محتمل بولو هصادقت و مضا  
 نه طریقده نمکن او لووب تابیتلره بعد المشرقین و ارکن ملاقات  
 و موالات نیز کیغیت اید و قوع او لوور **بیت** آن طله که زود ب  
 بهم بسوندز نارسته هم سایه برم نهندز من با تو نشینم و دران  
 حالت نیز ارباب خود عام برم خندز زاغ ایدی ای زیر  
 سخنه که بنم سنتکله بعض عداوم اصلی و بیانزد هنافر و مخا  
 جملی دکلدر آکر ای ای جنمه عداوی داره بنم ایده قلم  
 غبار خلافدن پاک و آیدنیه **بیت** خاطم هم وا شعه محبتکله تابناکدر  
 براینه چون قاعده من القلب الی القلب روز نه محبتی مقره  
 امید وار مک اول هنر که دل بنی غلی بنم صدق و عقیده خلوص

جنت

لغت

طویله شهادت فله **بیت** تو پسندار که دلبر رعایت آگینیست  
 موش ایندی ای زانع مرحد مبالغه دن لشنه که درس نکا  
 مصادقت و مصاحبت تحلیفین ایدرسین فرض اکن بن کند  
 کند و نفسمه جبه ایندم من دخی بو مدعا او زر د همراه ایدرسین  
 یعنی که ادنابرها ایلکه شیشه عهدی سند عذر رله کسر ایدرس  
 همان عادت اصلی و عداوت ذاتی یه معادوت قدرین  
 مادر اکد کی مدت مرید ببریده طوره اکرچه بعض عوارضی متغیر  
 اولوب مقتصای ذاتی اولان صفاتی باقی قالور متنداش  
 اوزر د صود که رسویندر روشعله نارکی بره کاه صورت فری  
 و شرت شروری فتوربول خار و حاشاک طوتشوب کونیندر دشمنک  
 مصادفته اعتقاد و ماراضی نک هماز جنته اعتقاد جایز د گلدر  
 داعدانک حاله شی و پلنک بزر چنک حال الطی از ماش  
 عقل و نیز د گلدر حکای بور مشلر در که اعدانک قولی زور یلد مسرو  
 و دعوای محبتند مغور او لئنی کرک هر بار که اهلیار صداقت د  
 مبالغه فلسه اکابا ور قلمی گر **بیت** امید دستی تو زد شهان که ن  
 چنان بود کم طلب کردن از گلخنی هر کسنه که عهد دشمنه اعتماد نهاده  
 اعتقاد ایلیه دافسون دافس نسند رضایله اهتما و سمع قبوله  
 شهانع فله اول واقعه د شواره ایرشت که اول شتر سوار ایشند  
 زانع استفسار اندیکه بجه دلخواه او لمشدراول **حکای** زیرک ایندی  
 بر شتر سوار سوده بر موضعه ایرشدی که اکا کارد و ایندی اندز نزول  
 المshedی اد نته که دیمشلر در **بیت** قنوب بجد و کی منزله قومی

کار و ان آتش آند اش یعقوب که شلر دی اندر ختنی کتو رجک  
 کار بان صبا آحمد شد، آغا قدری و مروحه با دختر خنی اول آتش  
 بزراید و ب اندز مت طایپر اولدی اول شر رله اطراف بیانی  
 جون نار مز و د خشک و تری یعقوب اول نواحی در اولان دار و در  
 کلستانی بالکلیه طوتشت اول صح اند هر کوش سند ب بر لام زار  
 پدارا ولدی میان بیان بانده به مار عظیم و افعی حیم ایدی آتش  
 اطرافن دایره هلاک و شعله حواله کی احاطه المshedی مار فروز  
 قالمشدی و بجه برجاین بیول بولیمیدی و هر طرف که سکاه اندی  
 راه را کو مردی از فالد یکه تاب آتش ایله ما هی کی تابد ب بر بان  
 اول و کند و رو غنیمه قادرله و ضرب نار بوار لم حزم حیانی صادر  
 جون اول سواری کور دی زاری و تفرعه اهواز اندز **بیت**  
 چر شو کم بکرم مر جنتی فرمایی کرد از طارف و بسته ملکتی می مرد بوار  
 غایت شفیعی و غن با د بیمیله رفیع و فرق احقدن، حیم و سخاد کریم  
 و هر بان ایدی جون مارک استعانته شبن المshedی و حرارت اشند  
**لت**  
 ما هی کی افطرابن و رهایت الیابن موکبی بجه و تابن کورت و جوا  
 مشاهد اندی کند و کند و ب ایندی اکرچه مار جیوان زیان کار  
 و دشمن بدر کردار در اما جون حال افر ماند و عاجوده اکه در جهت اندک  
 مذهب مرد مزه جایزه در اولی بود که ای قلاب بیت ایله بیکر داب  
 محسندن طشره چکم و بونخم جزی کم منز سعادت دنیا و منج اختر  
 و کرامات دیوان حسناتم زیستند، اکم بس النز، اولان تو بجه  
 دستند کی بزر نک اوجنه با غلیوبه مار طرفه او زانه ای شکنخ

کبی حصار حصنی اسنوار کوریجک فی اختیار کند و سن اچنار  
 سوار بیت خیر له اول مظاہر شری ضرر شر ناردن خداوندی  
 بعد تو به دن جعاروب بعض موثر هلات انهاز انزی پندو  
 نصحت و برپ ایندی ای ماربلور سن یخچه در طه دشوار دن  
 خداوند اولدک و بمحاجه کرد ادب بواردن بخت بوللدک سکاواجج  
 نعمت شکر الهمی برگوش اختیار اید بس و من بعد مقام ازار  
 دن چک بسب ضرور افراده او لیکاین کم موزی دنیاد بزم  
 واختر دشمن حکام در رحمت حقدن دور و در رحمت خلق دن  
 مردم و همچو در **بیت** برس از خدا و میازارکس رهبره کار  
 همین است بس مارایندی ای سوار بوسودن فارغ اول کهن  
 سخک بزم عیشک زخم نیشمهک شرابی اید تلح الیم و مقام زن کیم  
 شتر سوار ایندی بونه کفتار نا بخار درن سکا شفقت و رحمت  
 پابند قصور اندم و سی بیان انقدر قوب نار و نورانندم و بن  
 اول مسمیل فابنای بینه کی بفردی و شعله انش خانه حیاتکی  
 بفردی احسان جزا این نهر امید و کرم سزا سند الم رو امیده  
**بیت** از جانب من طح و فداری بود در پیش تو خود کار  
 جفا کاری بود مارایندی بلی سن انسانیت د قصور قومدک  
 اما محلیند واقع او مادی ولطف و احانکی در بیع ایندک سخنه  
 و صول بونادی سن بلوکن مظاہر شر و مبنیع زهر و جمیع حانور  
 کو بنم شردن اشر خضو صانعه بشتر مژفر زهریدن قان قمشور  
 چون سن بنم کبی مظاہر شری خیر خض خضاسند قوب تنکنای عدم

کند مدرک و بسجیلین منت فساد ک آش ف دنی سیل دماره  
 سیندر مدرک کاریان وجودن تار پوت و درسته د و دن  
 تار و ماراید و ب کلن کو ک صور مدرک هر اینه انک مکافا شنده ا نوع  
 افات و مخافات حافظ و منتظر املق کرک کم شریر لر خرا غلک خیر ز  
 شر انک کبی در بلکه بد کار لر احسان نیک کار لر اسان دن بد تر ده  
**بیت** چنانکه در و شر شرع عقل همیع است بدی نسبت باهان و  
 نیکویی کردن بحای و صفتان که هر دم ارارند بایچ چنیکویی  
 توان کردن قلنا ا به طوا بغضکم بعض عدو ا بعض هرچی و همچ  
 سرطان بزم میانزد عداوت قدیمی قاید و دور بین لک و عابت  
 اندیشک مقتضی سی او زر دشمن معمول و خصم مخدو ذل ا ملق  
 دخی لازم در و حکم اقتلوا الا سودین بیری قتل بحسب عقل و قل  
 سرطانی به فرض عین در چون بو با بد فرمان شرع و بره مقتضی عال  
 طبیعت خالن فرمان فعل ا نکاب اید ب رحم بیره زخم بنش  
 محله ارزانی کور دک البت سکا ز هر دن اندن جانشی طانزیم  
 کرک و بن دن اندن شراب لعاب بخیع اند رسنم کرک نا انتقام قلنلر  
 بوصع منکرد بسکا ابتداع انتقام قله لر و سایر لر دخی بخی اول و  
 سدن عبرت و نصحت الام سوار ایندی ای قهر مان ستمکابونه  
 افساد در کم سیکری و بونه برها ن در کم جمله ایکری انصاف ایله  
 احسان مقابله شنده اسأت ن ملته ر و اکور شلر در و کرم مکافا شنده  
 خساری فنق شریعت د حضرت ویرلش در خراز اسند بشری هیچ  
 بر عاقل معمول کور مز و نفع جرا شنده هر زی کار مذبھی دخی سور ز

بنا اولی بودیر سرفات. نه احسان احسان نمکافیت. مارا ندی  
 ای سوارس بکانه انکار ایکرسن بعادت انسان ندر سر زک یانکزد.  
 نیک بدببر ابر در اسات و احسان یکسان ندرست کور احسان  
 اید عصیان بعید. بعید عادت انسان بعید. مردم مردم بر  
 نیش او رکز دنوش محله نیش رو اکور رسن نیش بود عوادیک  
 فتو اکر نه عامل اولورم بومعامله مزدن نه کلم اید الدم اید  
 نه انکله سرم <sup>ع</sup> بکلخط بجز انکه فروشی همه سان. هرجند سوار زبان  
 خاوره ببر کار اندی مساعده ساعد مار طارکلوب ایندی ای کار  
 چاره کارهان بوایکی دن برین اختیار ای تک کرک اولارجی سکانی  
 اورین ویا اشتراک دن می ای سداقلین الققد سوار هرجند که حصار  
 انکار. تخت اندی معیند او کابوب اخ کار بوعهد او زر. قرار  
 اندیکرک مار شویله ک دعوانی شدو دعدolle اثبات اینکله  
 سواری اسکات اید. سوار جان دلدن انک خمنه خریدار او لا  
 و کند بدکنی عن صیم العلب اختیار قله پس مار اطام سکاه قله  
 نا کار کور دی برحاد میش بیا بازه کرز و میان صحراء. رعی جرا اید  
 مار ایندی ای سوار کل بومکانی بولیم العلب دن صورلم وزن که  
 مقصودم در استفسار اید. لم بس مار و شتر سوار اتفاقه کاوش  
 قاتنه کلدیکر مار دنان زهر بارین اجوب و زهر مارن بیسا جو راسی  
 ای کا و میش روز کار در که بوسایانه کشت و کذا اید رسین  
 جزای احسان بمحض در و نه و جمله بلورسین فرن طریقلا اشد رسین  
 ادی لر مرد هنچ سو رک نمکافات احسان اسات در و بادش

انعام جذابت در بود عوانک صدقه دلالت ده بوكفایت این  
 پیکه مد تدر در کم من بونلر دن ببر نه خدمت اید و ب هرسال صخراء  
 وجود. غزال جین کهی کوسام ویردم خانه خداوندی بشر و  
 رو غن اید ردم و آنکه جره معاشری و جلت انتعلشی بنم زنگند.  
 او لو ب حق خدمتی بد و شکر نفعی برنه کتو رد دیردم چون پراوله  
 نتایج دن قالدم و بنم توهد حالمی ترک اید و ب حقوق ما فیه بنی  
 فراموش اندی و بنی بوصحه ایه صالح ویربندک تنهای و دی  
 کندی چون بو علف زارد. او تلایوب بر مقدار زنی کار و کی مکار  
 کند زدم بدمزه فی بعلمهم و نهن طاهر اولدی بركون صاحبم بو  
 کند زاید ب دیره دقتل بنم حق و حالم ویال بالمه نظر اندی  
 جو بنم صحامت نن و آن ایم کوردی بمحج اید بشاشت نامله  
 دندی مقامه کندی یارندسی بر قصاب کتو رب بنی اکا بیع  
 اندی بركون سلاح خانه الدب بنی ذبح آنک محقق دن انسا  
 طایفه سند. احسانک مکافاتی بود رک بیان اندم <sup>بیت</sup>  
 حال من اینست ایا باکم کویم حال خود مار اندی ای شتم سوار  
 اشندک و مذهب انسانه احسان مقابله سند. اسات لازم اید کنی  
 اسماع فلک همان بی توقف زنده اماد. او لو ب عهد و فاد  
 شرط معهودی ادا ایلک کرک سوار ایندی بزم شریعه مذکور  
 واحد لکم ثابت او لز و شهادت حد نهایه و اینجعه قضایه  
 مار بین افاده نظر ایندی کوزی بر درخته راست طلب ایندی هل  
 بود ختن داجی کیفیت حالی سوال ایدم بوباید. او لجه نزد

فلم امیند که بوعقدہ لطف فحیله ایله حل وبو خصوصه خصوی  
 وجوه او زر، فصل ایدم پس تحقیق دعوی و نصدیق مدئی  
 ایچون سوار طور به نک اغزن اپی دیر جک مار در حال کلام  
 او با همه طور بیکردی رو باه این کوردی امته سوار طور  
 چون همیشہ دشمنک زندانزه کورد که و خصمک خطا جاند بولک  
 فرضت غیمت بل و مجال و پرمه امری ندارک فل **بیت**  
 دشمنه که فرضت ای دیر همان قیدنی کور بر نفس ویرمه امان  
 پس سوار طور به نک اغزن محکم طوب سنک خارای شویله اور دی  
 که مارک زهر سی چاک او لووب کشنه ز مر ها هال اولدی و بنی ادم  
 انک شر شر ندن و حذر ز هر قار مدن قرنوب روی عالم آنک  
 جشت جنیشدن پاک و پاکیزه اولدی **بیت** این جنیں بزر نده کانی  
 مرد به بود که خدمت دل زندر که طبق خنی نام رعنی فویمه  
 و خصم فتنه آنکنیز که رای فرب آمیزه مغور او لمیه بیچ بر جهله  
 امک عهد نه اعتماد اتمیه و قول نه باور امیوب نصدیق قلیه و انک دا  
 بلکنند در ماند، فایله **بیت** او کند قول حضله مغور او لم شمع عقلی  
 پیر و پر نور اول دوست او لق دشمنه اول وقت او لوکم قم المقا  
 شب یوز نزد دور اوله زان ایدی بوكلام لای انتظا که عین  
 محکمتر دلخی نصیحت قبول صامعه ایله اشد م و بوجواهه که  
 معدن عقل و کان خود دن مستخ خدر او ز کوش هوش اندم  
 و اما سنک کرم ذات مکارم صفاتکه لایق اولان بود که بوابه  
 در موافقی فتح باب ایدب دیر بکه خالعی سدا ایدم سین و نم

کلامه باور قلوب احکام و همه بی تراهیں عقله رد اید سین  
 و حکمانک بو بندنی که بیو دشدر لیمل مصاجتن فرار اید ب  
 که بیلر بیالسان اختیار اید سین و کوش هوش که بند ابر سین  
 که کویم بر ساعت مصاجتن دن اذاع شفقت بیور رد دعویت  
 و خشونت دن احتراز اید ب سکا بلکه فزانه که بدل قلور  
 امالیم حق صحبت فریم دن اغاز اید ب اذنا برها ز اید بوز یلانی دین  
 اعافی اید ب اجلد ندر که ازاد، که صداقتی بیز و عداوی دیر و بی  
 او لور کوزه زرین کی دیر شکسته او لووب بیز اصلاح بیزرا لوور  
 دلیم و سفله مراجله که بنای صداقتی سریع الاندام اول دن  
 غیری اصل اصلاح بیزرا دلار کوزه سعالین کی بیز شکسته او لووب  
 بیچ و جامن الوجه اصلاح بوله **بیت** بینسلر باع حکمکنی یتلر  
 بوسیند، بعایت خوش دیشلر **خشونی** دوستی باید ازان کوچ حبست  
 کان ابد الدار فائز درست، خانه کا سشن بود خشت حام پست شودار  
 شه باران عام ای زیر کن دخی ادل قبیله خک دیسانمه اعتماد ملن  
 و صداقتی اعتماد او لنه باد جود که بر صدقی صادقه محکم و برفی  
 موافقه کیم طوفا ایه بن ایم بور جاده کیم جنابه البجا اید بیچ بر  
 طین اید ب بولدن دو نرم و بود عاده بونجرا به نوجه اید بیچ بر  
 و جو همه بوقبله دن بوز دند مرزم و اصلاً طعام نطا زم تابنی بخت  
 ملاقات شریغکله مشرف اتمیه سین و قطعاً آرام اغنم تاکوش  
 حالمی در معالات لهبیگکله مشرف اتمیه سین **بیت** دامن چون  
 تو بکاری از کن آسان نزیم که بخوابه بسیار بست آمد

موش ایتدی سند موالات مراعات که خبردارم و صدقی صادق  
وبار موافقه احتیاج دین دخی سن قدر و ارم اما موائیلکن  
بود کلوپر میرم اوی اجلدن در کم اکر بزم حقد. مکروه غدر فکر ایس  
عفل فاشن. عذر رم واضح اوله نادیه سینکه بر سنت عمان دوسته لدم  
بر همین ولین سرم خلقت وضعیت حقیقت شخص ایله آشنا اولم و  
اول کلامکن دعوی صدقی بلکشم و سند صحبتکه جانو دل ایله مایل  
او لم شدم **بیت** چون دران دل برقا ههر دوست جست اندان دل  
دوستی میدان که هست بیخ عاشن خود بنشد و صبح کرن معشو قش  
بود جویای او بس طشر کلوب سوراچ قبو سند طور دی زانه صور دی  
بنجوب الردم کلوب بتو شاق شرب و صاکلکه بخورد ار اید و  
و موائب است اید و ب نرف عالی شکله مشرف قلزین مکر خاطر  
شهر نیکدن هنوز خجان خوف مشاهد اید و ب حفغان بیم معابده اید زین  
موش ایتدی هر کار کم بر کمکه کند و نفس فیض صدقی صدقی صادق بوله  
فادله وقت مضایغه د نقدر حان لذیزن بار غیری ایجون و بیا  
وابج الماد ایله اند کمی صدقی صادق و برا در موافق دیگه لا یقدر  
دم رافی صداقت د اند هر نه سی عالی و درجه سی فایقدر اکر همان ام تو  
یتو ب باسند ملاطفت بیور ب مال و میان ایله مواسات مواسات  
قلنیک و ستلغ متوسط الحال در منتهای مصادقی حد اعذ الله  
دبسلر در کم اول کمکه که دوسته مراعات وقت مصلحت حال  
ایچون جاه د مال و مواسات اید شول صیاد بکر کم کند و سود  
ایچون دامه چو بیرو رش طیور عصودی د کلدر چون اصل صداقت خضر

ایم ز در عیکن که عاقبتی عداوت ایکه اوله **بیت** هنفسی زان عرض  
ایم ز شر دوستی دشمنی ایکه شد اما شوک کمکه که جام محبتی  
شوبیده نوش ایله نه یاری بولند کند و سی و هر ز وار لعن فراموش  
ایله ایکه ایکه ایکه ایکه برا حرون صدم رتبه اولی در و میدان محبتیه جان  
فراء قلمی پیدا در که مال ادا ایتکن هزار بار اعلی در لخود بالغ  
اھنی خایت الجود **بیت** هست جوان هر د درم صدم هزار کاری جان  
هی فند انجاست کار پوشید دکلر که سند ترطیب موالات کی قبوله  
و باب ملاقا تکی دخوله بنک بر لای کا خط حران وار در زمین دلمه  
نبای صداقتک ب بر درجه دستوار در که طریق یارید بزرل فقو فدای  
جان بکا اسان در **بیت** که رسر کاری جان از سر جان بر جزم اکر که فی الجمله  
سوزن او بیدی مصا جستک مایل او لم زدم و کوشنه کاشانه ده او تو ره  
کچخ اشیانه دن قدم بیرون قلم دم قلم سند مصا جستکه و اتنی درجه  
سند مصادف تکه عاشقد و طلب صحبتکه صدق نیک خلوص طوبنکی شا  
شیمه دن بری در و بوجله بیم جان بند و اولان خلوص و خصوصی  
بیکد ب بری در ای زانه اکر ج بهم و سند با پیغم بزه بینیاد عهد و بجان  
بای دار و بینیان امن و امان هستوار در اما سند بخی نو عکن بعضی  
بارانک و اکه بخله اندر میانه بعضا و خصوصیت دایم و سطح عدو  
قا پدر محتمل که اندر برسی بینی کوری جل بکا قصد این نشونه چنک  
خون افشار نه دیک شرماندن فضدا یزد لرزانه ایتدی بینم یارام  
میانند شرط بود که بینم دوسته دوست و دشمنه دشمن اولان  
موش ایتدی بیلی هر که که دوست و دشمنه یار و دشمن دوسته

هوادار او لا اجتاب ز مر سندن مر دود و اعداد ند ن معزو  
 او لم بیت روی دل ارد و طایفه برداشت نوشته از دستان  
 دشمن و از دشمنان دوست فواطفه ندر کم ارباب حکمت اجبا اوج  
 فم امشلم در دوست خالق و دوست دوست دشمن دشمن  
 دشمن دخی اوج قسم ایلسندر در دشمن فامرو دشمن دوست  
 دوست دشمن بو با بد بیور شلدر کم بیت از دشمن خود چنان  
 پرسم کر دشمن یار و یار دشمن زاغ ابتدی ای زیر ک مضمون  
 کلامک معلوم او لدی شوبایه بلکه بتم ایکنک میانکد ارکان مود  
 ببره تبه د موکد و بنیان محبت بر مثابه ده مشید او مشد که من بعد  
 بکا اول کمه یار او لی بلور کم فی للحقیقت سکا یار اوله و نهمه مصاد  
 او مکنه سزا او را اولور که سنک رضا که طلب کار اوله و مهر کمه که  
 سکا محبت اوله اکا محبت بکا و اجر در اکرچه کم بکا اعیار اوله و ارج  
 او کمه که سکا عدو اوله اکا عدو اوت بکا لازم در اکرچه کم بکا خوش  
 و بتار اوله بیت برح هر کس که نیست زاغ غلامی یار کرید من  
 بود دشمن اعیار اوست خلوص محبتک دن صدق نیتم و خصوص  
 مود نکد عقد عنیتم او ل مثابه در کم اکرچه و زبان کم دید بیان  
 قلعه جاذر و تر جان بیان جنادر سکا خابن دخالن میانی  
 کورم بر اشارت ابیده ایکیسی داجی ساحل و جودن کرد ار عده  
 کوندرم بیت عضوی ز توکر دوست شود بیادشمن دشمن دشمن  
 نیغ دکش زخم دوزن موش بو کلما نک هنما عذر قوی دل  
 او لو ب ارد و کلدی وزانگ خاطن و حالن صور دی ال الحال

او ل ایکی بار ببرندن کنار الوب مشاهده جمال ایده خوش حال  
 او لد بیز و بیل و نهار زبان اشتیاقی بر کار اند و ب مصاجته آشغال  
 قلد بیز بیت میان بندید عشرت را که یاراند کنار اند چون برج  
 اکرم وا ضیافتکم و خداین ضیافتی تقدیم ابد و ب بر سام تکری و قطع  
 تکمیل و تسبیم اید و ب ایتدی ای برادر رخت اقامی مسکن اصلی  
 دن کنورب اهل عیالکن بومنز ل کنور بسن طوق منشک تاقیا مت  
 کر دنگ بند اید و ب غبار اند و بی اینه دلدن کنور بسن زیرابو  
 بقوعه کم بوسینک مکنی در موای خوش و موضع دلکش در  
 و مرتفع و فرج بخشی در زاغ ابتدی بومادنک اب و فتح  
 و بقوعه و سعت رفع سی باند سوز یو قدر لیکن شارع عاف  
 قریب اقع او لو ب تردد کار و ان و اعد شد مسافر اندل خصو  
 حز ابیوه محتمل در وصول هیب تکر و متو قدر اما فلاز جای  
 بعض این بسیلدن دود در بیر مرغ از در رعایت صفا دینو دار  
 مو رکی ب بر تو زد لطافت هواده باع ارم کی مقام حضور و حمور  
 در بیت لب جویی سرا سبزه اتره صبابوی شکوفیله معطر کنار  
 باع و راعی سبن و کل میان سپه زاری پر قرنفل طعمه و لعنه  
 او ل نواحی د و افر در دوست آشوب و فتنه او ل جوالی دن جا  
 بوجل دن بخیری بتم احبا بمن بر کشف دار در که اند طوطن اینه  
 او ل معاف مدار اقامه شرف و بیر مشد ر اکر غفت بیود رک اتفاقله  
 او ل هنر برشت اینه دار لم و بقیه العینه اند او ل مرغ از ده  
 ولاده و بسزه زار و بستا زه که همان خامکهار که نلم موئی ابتدی

بیت تاد امن کفن نکشم زیر با پا حاک با ور مکن که دست دامن  
 ندارست ای آیس دل ما شادم وی جلیس جو فوادم نزف خاود تکدن  
 غیری امیدم و صنای معاد تکدن غیری مرادم یقدر سن افتاب  
 کبی هر هنر ل کیدرس و بن سایه کبی یانکی بوز سوب بورزم تا  
 کربیان جامه جاتم جنک نادم للذات از جاک چشم جهان بینم  
 صصره مرک دهات ایده زبر خاک او لمبه دست ارادتم دامن صحبت  
 دن ایر لمبه و دیده دلم متابد شا هدمیل و محبتکن دن ایر لمبه بونق  
 دن که حالیا ساکن وطن اهلی و مسقط راسم دکله رملکه نصاریف  
 روز خار بی و معامله بی اختیار کتو زند و بم سرکن شتم او زونز  
 و عجایب غایبم حد و عددن افزونز انسا الله تعالی اول زمانکه  
 قرار کاه هقر راوله خاطر عاط شدت مسافت و حجت هباجت  
 دن آسا بش اوله تصدیع اولورس هاردن زر و بخودن قطره دا  
 اوله چون میانلرند کلام بومعامله ایام اوله زی و زانی ایم  
 موشه پوشوب بال غمیت اجری و ری هواد برواز محلی و مقصو  
 معهوده بروازه کلوب مکانه ابردی سند پشت اول مرزا زمیانده  
 اولان چشم نک حوالی سند کشت ایده دی چون ایر اقدن صورت  
 زشت ظلت سه شت زانی احساس اندی نرس هراس اکه غالبد  
 اولوب فی اطاف صویر طالدی زان اهمه موشه هوادن ایندر  
 سنک پشی او از اندی سند پشت فرعابدن او از آشنا اشد  
 شرا بط استقبالی مرغی طوندی و دیده ایار کرا ای اید شاد زندان  
 بخوازن ازاد اولوب اندی بخت برکشته من بر سر کجان

آمد دقت شادیست کنو زین همل خدان آمد بس ببر بید مسافر  
 اید و بکور شدیلر داد پشیلر و چشیلر و خاطرین صور شدیلر  
 کشف استفسار اید و بکه ایندی که بواز دگنه طالد و بوز باز  
 دکنه اشتغالد اید که زانه سرکن شان بکوتلر سند داده که فار  
 اولد و غنی تا اندن نجات بولمعه موشه اید مصاجت و مصادفه  
 مراد قلد و غنی نام مکن ما لود و اصل او لخ نور پر و قطبیه اید و ب  
 کلک بعیر ل فیم کشفه خیر و تصویر اندی کشف بر سیل اجال  
 تفصیل حالی معلوم اید و بکه بشر سند بشاست تازه و شاست  
 بی اند از حاصل قلدی اندی ای مونس دل خاطر بی ارام بیت  
 خوش امیدی و علیک السلام و اکرام بزم خنک سعادتی در که  
 سرک رختکنی بوجانه جلدی و طالعه که فی در که کوکب حائل افق  
 و صالحه طلوع اندی موشه دخی لسان اعشاری بر کار اید و ب  
 اندی بواسطه فی زهاینک معدنی نیجه زبان خامه ایل نعم اونتفت  
 میسر در و بواسطه فی حد دنی غاینک خدمتی نیجه خامه دوزبان  
 ایده خیر اولنتی متصور در و بو تاب حوات دن سرک سایه  
 عناینکن ز پناه ایلوب دور و رز و وصول امامی و امامی حصول  
 دولت و صالکن ز آهکیوب دور و رز بین این غدابت از لی  
 بود که با بر سیدم این هدابت ابدی کشت که رویت دیم چون  
 شد اید سودن اسایش بولدیلر اول مکن و مائندی غبار ایهار ز  
 و چشم زخم روز خاردن سالم و مصاجت بایز و موافقه دیاره غام  
 اولوب روز شب ناشای جمال و شکر و صالد مواظبت د

مداوم او لدیلر. زاغ موشه متوجه او لو بایتدی ای زرک اکر  
 مصلحت کور و رسک و هن کریم ابیازه بشد رسرک دشکی  
 شک پشت حضور عکات ابله تامانکرد و فا غدوانت  
 استحکام بولا. واول نوا درک آسماعیل اهل مجلس تمام استراحت  
 مالا کلام بوله رو بخڑ حاصل فلار. بکا دل زان حدیث میں کلم دل  
 مار باز شکر کن. زرک سمعاطاهم دیوب بو ساد جوان کشم خطا  
 اید و بیل التفضل بدایتین هنابه اغار ایدی. ای باران جانی.  
 وای برادران دوچیانی فقر حفرنا وان سرک تشنگکز منزف  
 اولدم نیم منشاء مولودم وطن اصلی و. ادو بودم دیار خارج دلت  
 هندن پشہ درک ماروت دیرل. بن اوی شهره بر زا هدک  
 زاویه سند طوطن اندشم واول پندری بر کوش طومشدم. واول یعنی  
 کندم ایکون راشیانه دوز مندم. و دست ارادت ابله اویل  
 اشیانه یه اینی کنور شدم. بی بوندن پنچ رنیم در کاهه اینی و میارت  
 اید رل دی. و هر کاه خذمت ایکون مار کاهه کلر کید رل دی. مرید  
 و معنقد رندن بر مرد صادق بر صلاح زا هدی ایکون رسفره طعام  
 احضار ادر دی زا هدانک بر متدارن و ظلمه چاکشنه هرف  
 اید و بیانی بن شام ایکون اد هار آلد دی و بن دیع تر  
 صدمه کور زدم زا هد جو دن چند و عنی کبی کند و حمی اویل سفر  
 ایکنہ اطوب اویان طعام دن بر دم باقی بین نام سایر.  
 با رامه اتفاق و احسان اید ردم زا هد هر چند جبله ابله بی صلب  
 اسندی. و هر چند که قصد ابدی کار کر او لیجادی و دام مکله

قید و بند اینک دلبه دی خايد. بعلم دی اتفاق زا هد بکچو جهان  
 او لو بحزر لئی سر یغله مشرف فلدي جون مراسم سلام ولو ازام  
 اکرام تمام او لدی ماید. فایر چلکوب سماط خاور و سفره مساوی.  
 میانه خلدری زا هد اشناه طلامد. اندک مولود و مقصدن صور دی و  
 ارتکاب سزو و موج اجتناب حضور استفار بپور دی جهان بھر  
 ایدی جهان از مای و ببر فرد ایدی که عالم پیمای سرکرد.  
 دبر جو برس لها شد مطلع بر بسی حالها زا هد جوان کاه  
 اقصدار و کا. ایچاز و کا. اطمینی در از اید و ب غرائب اخبار  
 و بعایب امصار دن هر شنید که اند دید. شهد و ند. ارتسام عرضی  
 تعبیر دلپیز بزال تقریر اندی زا هدانی مکالمه د. اترنی ببر بزنه  
 او ردی یعنی بوصه دایم اویل کو ته استین خوره سفره اویل  
 در آزاد ستلر دن قور دی جهان بوصور تدن که اویل بی حوتکل  
 علیتی ایدی زیاد. منفعل دبوح کندن کد دایره اد بدن بعایب  
 دور ایدی آتش خشمی مشتعل او لو ب ایدی ای زا هد صفت  
 اس هزار اندر و سخت بخیزیدن احتراز سکاعیت لا زمده وجاده  
 جدن حانب هر لامیل کافه خلقه عموماً و ارباب ناج و خرقیه  
 خصوصاً زیاد. ناملا خدر. بآهنگ او سخنیت مکن میل  
 کر اینها لاین امکان کس نیست که کی کو هرزل و باری سخت پیش  
 وزوبی آب رو تر در جهان نیست. زا هدانی حاشا کم بی هر کز  
 خار هرزل دامن حالمه اویخه و غبار لهو لعب همای صنای دل  
 بی غلم آینخه بو حکت که بندن مثا هد. اید رسن کش شفره

جور نام او که پرستش

لشکر فارس دن حمایت انجاند که مملکت نعمتی مخلتوی آن کوب خون  
خانم دست تهدی در از امشار و اندرک طغیانندن نه سفر و خود  
نان قریتور و نه خازد دان دن نشان بولنور صدیچو من بخر  
نشوانند منع کرد ان لحظه تی کرد دست بیغا بر رود رن زا هد صور د  
که اندرک هر بر سی و یا جله سی افراهم و حمله ده ببر بر نظره مدر و یا بعض  
بعضندن جوی و دلیر مر رزا پد ایندی ای همان بندرک بر سی بلوان  
بلکه جمله سلطان و قهرمان مژده است ده سفر بی کیر ب احمد زهنه  
دارسه فابر کوز کود بیورش اید و بسان و بختن بولدن عجاله  
و جا پر همان ایندی سایر لر زن جزئه البتہ بر حکمت دار در و اقدام  
پعد منه بر علت لاز مر بونگ مصداقی همان او حکایت در که اول  
شخص عورت نه ایندی کنجز مفتر ایله بعزم مفتری مثل بین صالمع و برب  
کرک زاید ایندی اکر ز جنت او مرن س بیور ک زکینی دل واقع او مشد  
اول همان ایندی بو کلد کم را مد بشبان کا فلان کوید ببر  
آشنا نک خانه نزول ایدم طعام سوب فظیله ظیافت او رقد  
نصلک ز بخونی جامه خواب دوشی وارد ب یاردم هنوز خوابه و این  
مردا شنا اهل عیالی قاتمه وارد دی و اهلیله محاکمیه اغاز ایندی  
بمله اندرک میا نز بچاب همان ببر بور بیادی بوسون اندرک معاد  
ضه لری اشد دم و مابین زنده جاری او لان گفت و کویک جلم سن  
استخاء اید دم مردا ایندی ای خانوں نیتم بو در که یارین بوا و بانک  
او لو رین دعوت اید و ب بو همان عزیز خصوصی نه کم عالم غیبین  
بزر هدیه در جمع اید و ب بم حامله لاین و اندرک رث نه موافقی بر

سلطان محمد و افودم حکت حکت علیا نه جلوس همایوں نور و فوعنده صد عظم مظلوم باش بر کر طلاق  
محمد ریغیر ایلخانی مسونی کره حکت بآ صدور این حکم همایون صدور شد  
حمد و دست بمالین والصلوة والصلوة علی شیده او توکن و الاخرين وعلی الہ واصحها المطهرين  
الظاهر بعثت با خاک بعد سنه وزیر اعظم مظلوم مظلوم باش سنه معلوم ملت اول ذکر  
استحقه با الله آنچه عنك حذفه کافی الارض فهم بین ان اس بالحق ولا تنفع الاهوی  
ایش کریم) مضمون شربی او زریه نقده بر سجحانه ایل جلوس همایوں و قوع دولوب  
عیادت الله ون احسان بپوریلاز هلات احمدی و سلطنت محمدی او که بعثت بر توک  
مشیبه همایوں بود که و دیگر رب المنشئ اول احمد افت حذفه و سازده عاید  
و برایانک دولت علیه ملت با جمعهم امور و خصوصیات شرع هم بقیدن استفتاد حقیقت  
حکم ایدوب سرعت غریب اجراء شک لقدر وفت و اتفاقاً ایده سنه هلات علیه  
و جمیع عباد اللہ بک اوزربنی طاہر و باہر اولک موحدین شرع  
ایسی اولدر و ولیم مظلوم و عذر و عطف هم و رحیم هولیم و اجا قتو قولدم ایده اتفاق  
و اتحاد او زریه روزیت ایدوب احمد و عطف محک فی اکونیت اجراء اهل مناصیک  
هدست عیندر هرنزه ایش هرگز کند و اموریه روزیت ایدوب مامه خلاف و نقده  
سبب و مکر انک اموریه مد اخکار امیکوب نقا و سبب ادی او لازم مامه اردن  
بغایت احتراز ایمیکوب عا کر اسلامک و غریبه موخدنیک و مکنیک و جانیک  
وجبه خانه غاره م و طویخانه غاره م و سر اوجا قدر بک انتظام حاکمیت معمویتیه  
سقی و اهتمام و مقابله اعداده اول لازم از لذت مانیز ملت رفاه عالیه سبب  
اول لازم ذخانز و جبه خانه و سر از برآ و بجز اماز مامه اول لازم ادوانت سفریه نک اضطراب  
و عذت عذت تربت و تکمیله هرف مقدرت و قالیو بخی ع کرنیک و طبیعی میکرین  
تفصیل ایده امامه بولند ریبه جد موهر و اس ایش عباد رانه اول لازم نزاج جاری بـ داعی  
دقـت ایدوب هاشمی ذکر که ایل در فروخت ایل در حکم زیاده دخشت و پریمه  
و فقر و غربا و ضعفا چه مرعیت ایده ها لازمی تقبیش و تخفیف ایمیکوب اهولند زدن  
جهشدار اولوب مغایر شرع و خلاف قانون تحکمی سفریه نتیزی دو ضعف و رفع

خط که معیند او که سن دویا لکه جوی و نیمه شصده بیانه مدد و بربار بر عالم مخابره  
ایدوب بود قدر افتت محمد نصف و سیم میخاسته هراب او لدینی شموع  
همایوں دینی و مکشیه بیو میلادو اسیش عباد اللہ بخیل و رنے حالانه با جمعهم خطب  
دفع ورقعه معیند او لوب انتا اه او زریه او که سن و اسنا که علیه مدد و سکن  
عباد اللہ او فاتح میره مفرد و خسنه جمیعیت مداد و مسنه و به کچه پیار و قیش فتن  
معینه همینباره دل الصدقة و جمیعه اصله و بیو بیوب ترک او نهایی و صاح  
نمایزی هر کس او لدینی مخدنه نات جامع سر عینه چیخته ادا و فتح شربیت  
بیکر خرام هولیم دعا ه او مدرس تندیده و سر افوار اسلامیه بـ بـ عیش و مـ دیـ  
او لازم هائین اجر ایل سلطان اینبا و حبیب حد و شفیع روز جزا علیه اضـ  
النجات هنر فرنیک و اصحاب کرام رضوان الله تعالیه عبدهم اجمعین هنر فرنیک  
و میکف صاحبین اثریه تقیه ایده عیش شکوره ظلوره کشوره بـ دـ وـ دـ  
و اخرت سعادتیه مطهر او که سن حد جمهوره کفره توپیع احسان ایلیه این حـ